

«فضای بین المللی و شرایط داخلی»

نشست پنجاه و هفتم

سه‌شنبه ۷ خرداد ۱۳۸۷

بحث را با همان روش پیشین برگزار می‌کنیم. روش پیشین این بود که در هر فراز بینیم گفتمان بین‌المللی چه بوده و فضای جهان را درک کنیم- ایران هم جزوی از جهان است- و فضای ایران را بررسی کنیم؛ در درون دیوارهای ملی، فضای داخلی خودمان را لمس کنیم. بعد از آن زمینه‌های بروز و ظهور حرکت که مفصل‌های اصلی برای تهیه تقویم فراز است، بررسی می‌شود؛ بعد مطالبات، شعارها، استراتژی، مشی، ایدئولوژی، سازمان‌دهی، پراکندگی جغرافیایی و برد اجتماعی و نهایتاً جمع‌بندی. بر انقلاب ۵۷ حساسیت ویژه‌ای هست. ان‌شالله بتوانیم حق مطلب را ادا کنیم. کمبودها متوجه محدودیت‌های بنده است.

۳۰ سال کامل، از انقلاب ۵۷ گذشته و به نوعی تاریخی شده است. از آنجا که قرار است در طی هشت جلسه بحث جمع شود، از این جلسه [بحث را] یک مقدار فشرده‌تر جلو می‌بریم^۱. نه می‌شود از روی بحث‌ها پرسش کرد، نه می‌شود چیزی را حذف کرد و همه انتظار دارند که با همان طمانینه‌ای که از تنباکو تا الان پیش آمده‌ایم، از این به بعد هم تا حد امکان، تفسیری پیش ببریم.

شرایط بین‌المللی

شرایط بین‌المللی در دوره‌های قبلی به صورت تفسیری بررسی شد؛ در دوره‌ای که الان درنگ و توقف می‌کنیم، حدوداً دهه ۷۰ میلادی است. پیروزی انقلاب ۵۷ هم در سال ۱۹۷۹ است و مجبور هستیم که تمام دهه ۷۰ را به صورت کلی مرور کنیم. فضای بین‌المللی یک منظر استراتژیک سیاسی و یک منظر اقتصادی دارد.

^۱. به دلیل همزمانی برگزاری نشستهای انقلاب با تعطیلات تابستانی حسینه ارشاد در مردادماه، فراز انقلاب طی پنج جلسه فشرده شامل دو قسمت یک ساعته برای بحث و یک قسمت ۲۰ دقیقه‌ای برای پرسش و پاسخ برگزار شد.

منظر استراتژیک- سیاسی

برقراری کادر تضاد خلق-امپریالیسم



فرهنگ‌سازی انتهای دهه، ۱۹۵۰ با وقوع انقلاب کوبا و خصلت همه‌گیری و مبتلابهی آن که به منطقه آمریکای لاتین و جهان کشیده شد، از دل خود واژگانی را خلق کرد که آن واژگان حدود سه دهه در سپهر مبارزات بین‌المللی چتراندازی می‌کرد. یکی از آن واژه‌ها تضاد خلق و امپریالیسم بود. به این مفهوم که بخش مهم، قابل توجه و اکثریت جهان را خلق‌ها تشکیل

می‌دهند و بخش اقلیت آن را امپریالیست‌ها به خودشان اختصاص می‌دهند که هم ابزار تولید را به‌صورت نسبتاً کامل در دست دارند و هم ابزار سرکوب و سرمایه انباشته را.

استمرار تضاد دلادل کار- سرمایه

یک تضاد دلادل هم داشتیم، یعنی در دل تضاد اصلی یک تضاد داخلی هم وجود داشت که آن تضاد، تضاد کار و سرمایه بود. به تعبیر آن روز بخشی از جهان بازوست و بخشی از جهان صاحب ابزار کار، حقوق مدیریتی و مالکیت‌های مادی و معنوی است.

این فضا همچنان تا انتهای دهه ۷۰ و تا سال‌های نخستین ۱۹۸۰ ادامه دارد که اکنون حدود ربع قرن کامل از آن فضا و گفتمان فاصله گرفته‌ایم.

تقلیل التهاب جنگ سرد

[در این دوره] التهاب جنگ سرد قَلت پیدا کرده و به غلظت دوران قبل که در آن بحران موشکی کوبا (سال ۱۹۶۲) و رخ‌به‌رخی کامل دو اردو رخ داد [نیست]. الان دیگر آن رخ‌به‌رخی و دشنه‌کشی در مقابل هم وجود ندارد و آرام‌آرام [آن التهاب] افت کرده و فروکاهنده است.

ایدئولوژی مسلط؛ مارکسیسم با شیب کلاسیک

[اگر] از منظر ایدئولوژیک بخواهیم نگاه کنیم، ایدئولوژی مسلط [این دوره] کماکان مارکسیسم است. مارکسیسمی که از دهه ۱۹۴۰ در میانه عرصه اندیشه سر برآورده بود و انگیزاننده بود، امکانات بسیار زیادی برای جذب داشت و دارای دانش تئوریک، دانش استراتژیک، دانش تشکیلاتی، چهره‌های شاخص و سمپاتیک و امکانات گسترده نشر بود. با خودش فرهنگ هم آورد، فیلم، پیس و ادبیات آورد، و حتی در حوزه المپیک و ورزش سرایت کرد. یک مجموعه و باکس^۱ کامل بود. در این دوره هم که از آن صحبت به میان آورده‌ایم، ایدئولوژی مسلط مارکسیسم است منتها آرام‌آرام دارد یک شیب کلاسیک پیدا می‌کند به این مفهوم که دارد از دوران جوشندگی، سرزندگی، خلق نو به نو و نوآوری دورتر می‌شود و آرام آرام می‌رود که خودش را تکرار کند. سنت‌هایی که در جلسه‌های اول از آن صحبت کردیم و برخی دوستان گفتند که آن سنت‌ها کجای کار است، یکی از آن سنت‌ها اینجا [خود را نشان می‌دهد]. به این مفهوم که در قرن ۱۸ و ۱۹ وقتی مارکسیست‌ها بروز و ظهور کردند، ماشین و دستگاه تولید اندیشه آنها بسیار فعال بود و نشر هم کمکشان می‌کرد. اندیشه فعال و نشر همه‌گیر، بخشی از جهان را مختص سوسیالیست‌های اولیه و بعد هم سوسیالیست‌های علمی یا مارکسیست‌ها کرد. تا وقتی که این دیگ می‌جوشید، ایده و تئوری می‌آورد، خلق نو به نو داشت، امکان سرایش هم زیاد بود. ولی در این دوره (دهه ۷۰) به مکث می‌رسد و فواره پس از نقطه تعادلی با شیب رو به پایین می‌ایستد و بعد هم دیگر کامل فرو می‌افتد. فرو افتادن آن مقارن بود با فرو افتادن اتحاد جماهیر شوروی و تکه تکه شدن آن و فروپاشیدن بلوک شرق.

لذا از نیمه دهه ۷۰ آرام‌آرام مارکسیسمی که هنوز مسلط است، [به طور] ملایم شیب کلاسیک پیدا می‌کند، به این مفهوم که خودش را تکرار می‌کند. مثل حوزه [علمیه] که در حقیقت تکرار کلاسیک است، آنها هم به نوعی [خود را تکرار می‌کنند]. تکرار کلاسیک، انجماد و فیکسیزم تنها مختص کسانی نیست که لباس

دیگری مستقل از ما و سایر مردمان دارند؛ مشمول همه است. روشنفکر هم [اگر] کار نکند، [اگر] خودش را تکرار کند، [اگر] در گزاره‌های پیشین خود بایستد و جسارت، شهامت و وقت بیرون رفتن از گزاره‌های ثابت و فیکس را نداشته باشد، مشمول همین قاعده است. [به طور] خلاصه، ایدئولوژی مسلط و صاحب‌سیطره در این دوره کماکان مارکسیسم است، هنوز توانمند است اما آرام‌آرام با یک شیب کلاسیک می‌رود تا به یک نقطه فرجامین برسد*.

پدیده‌ی اسلام نو

در این شرایط پدیده اسلام نو بروز و ظهور پیدا کرده است. منزلگاه اسلام نو هم ایران ماست. به این مضمون که یک حوزه اندیشه نوآورانه که شریعتی داشت، یک حوزه هم مجاهدین باز کردند. شور و شوق، چشم‌اندازهای آهنگین و شوق‌ناک و مجموعه در هم آمیخته مجاهدین-شریعتی، یک باور نو از اسلام به جهان عرضه کرد که آرام آرام از مرزها بیرون رفت. اول به منطقه و بعد بیرون گسترش پیدا کرد. حتی همان نیمه دهه ۵۰ بخشی از آثار شریعتی ترجمه شد. چون محصولات شریعتی فرهنگی بود و در یک میدان علنی و بازار اندیشه قابل عرضه بود و نیروهای نظامی و مسلح مثل مجاهدین آن امکان را نداشتند، شیرابه اندیشه شریعتی با توجه به اینکه گستره جدی تری هم داشت، بیشتر در پیرامون پخش شد. اما به هر حال زوج مجاهدین-شریعتی با غلبه اندیشه شریعتی، به عنوان یک پدید نو ایدئولوژیک به جهان عرضه شد. [اگر] کتاب‌های سفارت آمریکا را-که بخشی از اسناد آن در سال ۵۸ توسط دانشجویانی که سفارت را اشغال کردند منتشر شد-[مشاهده کنید]، بعضی تحلیل‌ها را می‌بینید که دیگر تحلیل اجتماعی، سیاسی محض یا تجاری، نفتی و... نیست، تحلیل‌های ایدئولوژیک است. یعنی آمده‌اند شرایط ایدئولوژیک ایران را تحلیل کرده‌اند. مشخصاً ایدئولوژی جنبش مسلحانه و به ویژه ایدئولوژی مجاهدین را تحلیل کرده‌اند. آمده‌اند این نیروها را تبارشناسی کرده‌اند. این که چه کسی بودند، از چه خانواده‌ای برخاستند، خاستگاه اجتماعی‌شان چه بود، دوران تحصیل آنها به چه فعالیت‌هایی گذشت، نوع مراوده آنها با نیروهای سنتی مذهبی چه بود و ویژگی‌های

ایدئولوژیک آنها در دوران جدید [چیست]. یعنی [این موضوعات] برای آنها مهم است. مثلاً خاطرات سفیر انگلیس در ایران را نگاه کنید، او هم مجبور بوده که از ۳۰۰-۴۰۰ صفحه [خاطراتش]، صفحاتی را به تحولات دهه ۴۰ و ۵۰ ایران از منظر ایدئولوژیک اختصاص بدهد.

یک جریان نو که بروز و ظهور می‌کند، طبیعتاً اذهان را متوجه خودش می‌کند. درست است که مارکسیسم کاملاً مسلط بود و گستره و شعاعش با تشعشعات فکر جدید و مذهبی در ایران قابل مقایسه نبود، ولی بالاخره این فکر ایدئولوژیک ایرانی هم نورافکنی با برد کوتاه بود که همه ایران را روشن کرده و تا حدودی از ایران هم بیرون زده بود.

در امتداد فاز انقلاب ← ایران، ظفار، نیکاراگوئه و السالوادور

از منظر دیگر این فاز هنوز فاز انقلاب است. فازی که با انقلاب کوبا باز شد و به انقلاب الجزایر، دفاع انقلابی ویتنامی‌ها و اسلحه به دست شدن کل آمریکای مرکزی و آمریکای جنوبی پیوند خورد. از این طرف هم دیدیم که اسلحه و گزینه انقلاب در فیلیپین با هوک‌ها و در اندونزی با کمونیست‌های پیوندخورده با روستاییان [پیش آمد]. این فاز به ایران ما هم رسید.

در دوره‌ای که داریم بررسی می‌کنیم، در تمامی دهه ۷۰ در چهار کشور تکاپوی انقلابی برقرار بود. در این مرحله انقلاب ایران پیروز می‌شود. ظفار در همسایگی ما در عمان سلطان قابوس [ظهور می‌کند]. [انقلاب] نیکاراگوئه حدود شش ماه بعد از انقلاب ایران پیروز می‌شود. در السالوادور هم انقلاب به آستانه پیروزی می‌رسد اما موفق نمی‌شود. فاز هنوز فاز انقلاب است.

جدال‌های جاری ← آرژانتین، یونان، فیلیپین، شیلی و کره‌ی جنوبی

جدال‌هایی هم با ماهیت و مضمون انقلابی-ملی در آرژانتین، یونان، فیلیپین، شیلی و کره جنوبی جاری بود.

در آنجا هم تلاطم جنبش‌های جدی اجتماعی برپا بود و به آستانه رخنه رخس با نظام‌های حاکم رسید که ان‌شالله جلوتر توضیح خواهیم داد.

شانه‌ی چپ جهان ← کوبا، ساف و لیبی

از انقلاب و تکان‌های انقلابی که یک مدار پایین‌تر بیاییم، آن زمان شانه چپ جهان را مشخصاً کوبا، سازمان آزادی‌بخش فلسطین^۱ و تا حدودی لیبی تشکیل می‌داد. کوبا با لیبی تفاوت ماهوی داشت، هم مقداری منزلگاه تئوری بود [و هم] تا حدود زیادی استراتژی، گزینه‌های تشکیلاتی و ساختار از خودش ساطع می‌کرد و هم منبع لجستیک نظامی منطقه خودش بود. یعنی هر جای آمریکای جنوبی و مرکزی جنبشی برپا می‌شد، سریع مدل تشکیلاتی، سازماندهی شبکه‌ای، سلاح و نفر آموزش‌دهنده و... - با سستی که چه‌گوارا گذاشته بود و جان خودش را هم سر این تبادل گذاشت - کامل سرریز می‌شد.

سازمان آزادی‌بخش فلسطین هم به همین ترتیب، اول دهه ۷۰ یکی از قلیان‌های اصلی جهان که قُل قُل می‌کرد و می‌جوشید، قلیان ساف بود. به ویژه در دوره چندماهه‌ای که با اسرائیل رخ‌به‌رخ شدند. [در واقعه] انفجار هواپیماهای ال‌عال^۲ و... به‌خصوص جریان‌های چپ فلسطین، مرحوم جورج حبش^۳ (که چند وقت پیش فوت کرد و اسرائیلی‌ها به پول آن موقع برای سرش یک میلیون دلار جایزه تعیین کرده بودند)، حواتمه^۴ و لایلا خالد^۱ که در بسیاری از بمب‌گذاری‌های هواپیماها فعال

۱. سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) (منظمة التحرير الفلسطينية)؛ کنفدراسیونی از احزاب فلسطینی که در سال ۱۹۴۶ توسط مجلس ملی فلسطین بنیانگذاری شد. مهمترین احزاب شرکت‌کننده در این کنفدراسیون جنبش فتح بود. اولین رهبر ساف احمد شقیری بود و پس از او یاسر عرفات این سمت را برعهده گرفت و تا سال ۲۰۰۴ در زمان مرگش در ریاست این سازمان ماند. در سال ۱۹۷۴ میلادی سازمان آزادی‌بخش فلسطین به عنوان نماینده قانونی ملت فلسطین از سوی سازمان ملل به رسمیت شناخته شد. در حال حاضر محمود عباس ریاست این جبهه را برعهده دارد.

۲. هواپیمایی که از نیویورک به آمستردام می‌رفت و توسط جبهه مردمی آزادی برای فلسطین ربوده شد و منجر به دستگیری لایلا خالد و پاتریک آرگوتلو شد.

۳. جورج حبش، ۱۹۲۶-۲۰۰۸، معروف به الحکیم، از موسسان جنبش ملی‌گرای عرب برای مقابله با اشغالگران اسرائیل بود. وی ابتدا به اردن تبعید شد، از آنجا به سوریه گریخت و از همان‌جا جبهه ملی آزادی برای فلسطین را در سال ۱۹۶۷ تأسیس کرد.

۴. نایف حواتمه، ۱۹۳۵، مؤسس جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین در سال ۱۹۶۹ است که یک انشعاب مارکسیست لنینستی از جبهه ملی آزادی برای فلسطین محسوب می‌گردد. فعالیت‌های این جبهه بیشتر جنبه تئوریک و ایدئولوژیک داشت.

بودند و چهره شده بودند. ساف مثل کوبا ایدئولوژی و تئوری صادر نمی‌کرد اما یک سازمان آموزشی مادر بود که هرکس از هر جای جهان می‌خواست اسلحه به‌دست شود، می‌رفت آنجا آموزش می‌دید. ایرانی‌ها -چه فدایی و چه مجاهد- ظفاری‌ها و همه از هرجا حتی فلیپینی‌ها، راهشان به سمت آموزش‌کنده مادر، سازمان آزادی‌بخش باز بود. اما لیبی به اندازه کوبا و ساف مایه‌گذار نبود. نه تئوری‌ای برای صدور داشت، نه دانشی برای انتشار اما کمک‌های مالی و تسلیحاتی می‌کرد. قذافی آن موقع هم چپ بود و کاملاً پشت سازمان آزادی‌بخش فلسطین بود. در درگیری‌های داخلی سازمان، مثل سوریه شیطنت نداشت و به نفع عرفات و جریان مسلط ساف کار می‌کرد. [پس] شانه چپ جهان را کوبا، ساف و لیبی تشکیل می‌دادند.

دوم ریزش مرتجعین ← فرانکو، هایل ه سلاسی، کنستانتین و شاه

در ادامه منظر استراتژیک دهه ۷۰ شاهد ریزش دوم جریان ارتجاعی جهان هستیم. یک ریزش در دوران مشروطه ایران بود. با فاصله کوتاهی از ریزش قاجارها، تزارها به عنوان یک جریان سلول‌پوسیده و ارتجاعی در روسیه سقوط کردند و انقلاب شوروی برپا شد. در عثمانی نیز، امپراتوری عثمانی که [پیشتر] دوران تشعشعی داشت، در خودش ماند، کپک زد و از عالم خارج شد. از بقایای آن فقط ترکیه و ۲۰-۳۰ کشور که از دل امپراتوری عثمانی درآمدند، باقی ماند. در یک دوران کوتاه سه امپراتوری و پادشاهی خانه‌تکانی شدند.

در دورانی که داریم از آن صحبت می‌کنیم، فرانکو در اسپانیا پس از ۳۷ سال حکومت خونین که با جنگ‌های داخلی شروع شد و با سرکوب مستمر به سال ۱۹۷۴ رسید، به مرگ طبیعی مرد. در حبشه [(یا اتیوپی امروز)] هایل ه سلاسی^۲ حاکم بود که

۱. لایلا خالد، ۱۹۴۴، عضو شورای مرکزی جبهه ملی آزادی برای فلسطین و نفر اصلی هواپیما ربایی‌های معروف به سپتامبر سیاه در سالهای ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ است. طی یکی از این عملیات‌ها توسط پلیس انگلستان دستگیر شد و در سال ۱۹۷۰ طی یک برنامه تبادل زندانیان آزادگردید و فعالیت‌های خود را در اردن از سر گرفت.

۲. Haile Selassie، ۱۹۷۵-۱۸۹۲، آخرین امپراطوری اتیوپی (۱۹۷۴-۱۹۳۰) بود. به دنبال تورم شدید در اتیوپی در سال ۱۹۷۴ با شورش‌هایی مواجه شد که سرانجام منجر به سرنگونی و بازداشت او تا آخر عمر

مثل شاه ما بود البته خیلی عقب مانده تر. باز ایران، نفت و توسعه متکی بر نفت داشت اما آنها اصلاً چیزی جز گرسنگی، فقر و خیابان‌خوابی نداشتند اما سلطنت برقرار بود. [هایله سلاسی] زوج گرمابه و گلستان شاه بود، شاه زیاد آنجا می‌رفت و او زیاد اینجا می‌آمد. هایله سلاسی هم در سال ۱۹۷۴- هم‌زمان با مرگ طبیعی فرانکو- با کودتای چپ منگیستو هایله ماریام سرنگون شد. کنستانتین^۱، پادشاه یونان هم به همین ترتیب ۱۹۶۴-۷۵ از حکومت خلع و سرنگون شد. شاه ایران (در سال ۱۹۷۹) و ساموزا^۲ در نیکاراگوئه (در سال ۱۹۷۹) نیز [سرنگون شدند]. مرتجعین در این دوره کوتاه پنج‌ساله ۷۴ تا ۷۹ متعدد ریزش کردند و از بقایای آنها فقط ملک‌حسن در مراکش، ملک‌حسین در اردن و شیوخ اطراف خودمان ماندند. بقیه جهان آرام آرام نوآوار شد.

ظفر نمونی پُرتشعشع ویتنام؛ صلح ۱۹۷۵ پاریس

دفاع انقلابی ویتنامی‌ها هم در ۱۹۷۵ به سرفصل خودش رسید. تقریباً در ۱۹۷۳ جنگ تمام شد و آمریکا، هم از نفس، هم از اعتبار و هم از تهاجم نظامی کم آورد و در مقابل ملتی که ۳۰ سال ایستاد، تسلیم شد و جنگ تمام شد. ولی پروسه صلح دو سال طول کشید جلوتر خواهیم دید که این پروسه چطور طی شد. پیروزی ویتنام هم در نیمه دهه ۱۹۷۰ بسیار پررُرد بود.

ترور کلاسیک؛ بادر ماینهوف، بریگاد سرخ

از این امواج هم که عبور کنیم، به فاز ترورهای کلاسیک می‌رسیم؛ دو جریان چپ که کینه طبقاتی داشتند، در آلمان و ایتالیا ظهور و بروز کردند. در آلمان جریان بادر ماینهوف بود، آنها در آلمان سرمایه‌داران زیادی را کشتند. از سال ۷۱ تا ۷۵ میلادی

گردید.

۱. Constantine II، ۱۹۷۳-۱۹۴۰، آخرین پادشاه یونان بود که در سال ۱۹۶۴ با کودتای نظامی که به کودتای سرهنگ‌ها شهره شد از سلطنت خلع شد.

۲. Anastasio Somoza، ۱۹۳۶-۱۹۷۹، آخرین دیکتاتور نظامی نیکاراگوئه که از سال ۱۹۶۷ در قدرت بود و در سال ۱۹۷۹ توسط جبهه آزادی بخش ملی ساندیست‌ها سرنگون شد.

۳. Baader-Mainhof، این گروه چپ‌گرا که با نام فراکسیون ارتش سرخ نیز شناخته می‌شوند در سال ۱۹۷۰ ایجاد شد و عملیات‌های چریکی شهری مختلفی را در سطح آلمان و اروپا انجام داد. نام این گروه برگرفته از

از [میان] صاحب‌منصبانی که نمایندگان فراملیتی‌های آلمان بودند، زیاد ترور شدند. بریگاد سرخ ایتالیا^۱ هم که چهره‌ای نداشت و همه صورت پوشیده بودند، دست به ترورهای طبقاتی زدند. آنها کارخانه‌داران و صاحب کارتل‌ها را می‌زدند و چهره‌هایی از مافیا را که ماهیت طبقاتی داشتند، ترور می‌کردند. این جریان هم تا نیمه دهه ۷۰ بود متها دیگر آخرین عملیات این دو جریان ۷۵-۷۶ بود و بعد از ۷۶ دیگر نمایانی نداشتند. کارلوس^۲ هم [آن زمان] فعال بود، او سازمان‌ده، عمل‌گرا و طراح بود. برای سر کارلوس جایزه تعیین شد و عکسش را همه تلویزیونها پخش کردند.

چین بین‌المللی

از سال ۱۹۷۲ هم که یخ روابط چین با آمریکا با تیم پینگ‌پنگی که چینی‌ها به آمریکا فرستاده بودند، آب شد و بعد از آن دیگر چین به عضویت همه مجامع بین‌المللی درآمد. در المپیک ۱۹۷۶ مونترال، چینی‌ها برای اولین بار در المپیک شرکت کردند و کاروان بزرگی را هم فرستادند و آن سمبل جهانی شدن چین بود. [از آن پس دیگر چین در] همه جا -صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و سایر مجامع زیر گروه سازمان ملل- پذیرفته شد.

اروپای سوسیالیست ← فرانسه، یونان، پرتغال، اسپانیا و ایتالیا

اتفاق مهمی که در نیمه دهه ۷۰ -درست در سال‌های ۷۴ تا ۷۶- افتاد، در اروپا بود. اروپا به طرز غیرمترقبه‌ای سوسیالیست شد؛ در فرانسه سوسیالیست‌ها در مبارزات انتخاباتی پیروز شدند و سر کار آمدند. در یونان بعد از حکومت وحشیانه سرهنگ‌ها

نام دونفر از موسسان آن به نام‌های آندریاس بادر و اولریکه ماینهوف بود. اکثر اعضای این گروه در زندان‌ها بر اثر اعتصاب غذا یا خودکشی جان سپردند و از ۱۹۷۸ به بعد بروزی نداشتند.

۱. بریگاد سرخ ایتالیا، یک گروه چریکی مارکسیست-لنینیست در دهه ۷۰ میلادی بودند که با هدف خارج شدن ایتالیا از پیمان ناتو دست به عملیات‌های چریکی شهری می‌زدند.

۲. Allich Sanchez، ۱۹۴۷، معروف به کارلوس شغال چریک و نوزنلایی است. او در سال ۱۹۷۰ به ارتش آزادی بخش فلسطین پیوست و از آن زمان ده‌ها عملیات چریکی در سطح اروپا انجام داد که معروف‌ترینشان حمله به اجلاس وزرای نفت اپک در ۱۹۷۵ بود. کارلوس در سال ۱۹۹۳ در سودان دستگیر شد و در سال ۱۹۷۵ در فرانسه به حبس ابد محکوم شد.

که به آن خواهیم پرداخت، سوسیالیست‌ها در انتخابات دموکراتیک پیروز شدند. پرتغال به همین ترتیب. در اسپانیا هم بعد از ۳۷ سال سیطره فرانکو، اپوزیسیون آماده‌ای که در خارج از اسپانیا وجود داشت و از قبل هم در اسپانیا به‌خصوص در بارسلونا و کاتالونیا پایه‌های اجتماعی خاص خود را داشت، بلافاصله بعد از مرگ فرانکو به اسپانیا آمد. ساز و کار انتخاباتی برقرار شد و آنها در انتخابات پیروز شدند. ایتالیا هم تا سرفصل پیروزی کمونیست‌ها آمد. آن زمان انریکو برلینگوئر^۱ رهبر حزب کمونیست ایتالیا بود که تیپ تئوریک نبود اما تیپ ژورنالیستی-تبلیغاتی بود. حزب کمونیست ایتالیا آن زمان در اوج محبوبیتش به سر میبرد و در آستانه‌ای که داشت دولت را از راست‌ها در ایتالیا تحویل می‌گرفت، موفق نشد. خود برلینگوئر در آستانه پیروزی یک مصاحبه تاریخی کرد و گفت: من اگر پیروز شوم، دولت تشکیل نمی‌دهم زیرا ساخت ایتالیا ساختی در دل جهان سرمایه‌داری است، عضو ناتو و عضو کمپ سرمایه‌داری است، ما اگر بیایم همه چیز به هم می‌ریزد و ما ترجیح می‌دهیم که اگر هم پیروز شدیم، به نفع منافع ملی [سرکار] نیایم. برلینگوئر موضع ویژه‌ای اتخاذ کرد و محبوبیتش را بالا برد.

قیمت نفت که [طی] سال ۷۴ میلادی چهار برابر شد، یک رکود-تورم در کل بلوک سرمایه‌داری حاکم شد. آن رکود-تورم با خودش هم گرانی و هم بیکاری آورد. مساله نان، مسکن و کار خیلی حاد شد و سوسیالیست‌ها هم که برای تبلیغ علیه راست سرمایه‌داری زمینه داشتند، بالا آمدند و با شعارهای اجتماعی فضا را از آن خودشان کردند. هیچ دوره‌ای مثل نیمه دهه ۷۰ این شکل‌بندی تحقق پیدا نکرده بود که سوسیالیست‌ها، به‌خصوص در مرکز، جنوب و شمال اروپا، صاحب پایگاه حاکمیتی شوند.

جنگ رمضان

سرفصل بعدی، جنگ رمضان است که سومین جنگ اعراب و اسرائیل است. جنگ

^۱ Enrico Berlinguer، ۱۹۸۴-۱۹۲۲، او در سال ۱۹۴۴ به حزب کمونیست پیوست و در سال ۱۹۷۲ تا زمان مرگش دبیر کلی این حزب را بر عهده داشت. او در جریان کنفرانس احزاب کمونیست برسر موقعیت حزب کمونیست چین با برژنف اختلاف نظر جدی پیدا کرد. صاحب‌نظران این مخالفت را به منزله تولد کمونیسم اروپایی تعبیر کردند.

اول سال ۴۸، جنگ دوم سال ۶۷ و جنگ سوم هم رمضان سال ۱۹۷۳ که [مصادف] می‌شد با مهر ۱۳۵۲ خورشیدی. این جنگ در ایران هم تلاطمی به پا کرد و همه پیش‌نمازها در مساجد علیه اسرائیل صحبت می‌کردند و فضا با جنگ رمضان در ایران یک مقدار دگرگون شد. جنگ رمضان هم مثل جنگ ۶۷ کوتاه بود و بیش از یک هفته به طول نینجامید و [در آن] اعراب مجددا شکست خوردند.

راه‌حل کمپ دیویدی

در مصر ناصر^۱ [در سال ۱۹۷۰] فوت کرده بود و سادات^۲ جانشین شده بود، بعد از این که در سال ۱۹۷۷ کارتر آمد، راه‌حل [خاورمیانه] کمپ دیویدی شد. کارتر، اسرائیلی‌ها و مصری‌ها در کمپ دیوید گرد هم آمدند، ائتلاف نوینی برقرار شد و تا حدودی تنش اعراب-اسرائیل (جناح راست اعراب با اسرائیلی‌ها) پایین آمد.

خلای ناصر و افت پان عربیسم

حالا ناصر دیگر نیست، راه‌حل هم راه‌حل کمپ دیویدی است، ارتجاع عرب هم عقب نشسته است. بعد از کمپ دیوید شیوخ دیگر در درگیری نیامدند و حداکثر کمک مالی و حمایت‌های سیاسی می‌کردند، و این نقطه عطفی بود. لذا پان عربیسمی که ناصر مبدع آن بود و سازمان و تشکیلات آن را راه‌اندازی کرده بود، عملاً دیگر وجود خارجی نداشت و بسیار کم‌رنگ شد.

^۱. جمال عبدالناصر، ۱۹۷۰-۱۹۱۸، ریس جمهور مصر ۱۹۵۶ تا هنگام مرگ بود. او که در جوانی عضو گروه افسران آزاد بود، انقلاب ۱۹۵۲ مصر را رهبری کرد و جمهوری متحد عربی تشکیل داد. او یکی از مهم‌ترین رهبران ناسیونالیست عرب است، در زمان او کانال سوئز ملی شد و کشور از تحت الحمایگی انگلستان بیرون آمد و در روند اصلاحات مدرنیستی و سوسیالیستی قرار گرفت. ناصر در جنگ شش روزه از اسرائیل شکست خورد و در سال ۱۹۸۱ در کوران مباحثه در مورد صلح فلسطین و اردن با سکنه قلبی در گذشت.

^۲. انور سادات، ۱۹۸۱-۱۹۱۸، ریس جمهور نظامی مصر از سال ۱۹۷۰ تا پایان زندگی‌اش بود. در زمان او قرارداد صلحی با اسرائیل امضا شد که طی آن مصر به عنوان اولین کشور عربی اسرائیل را به رسمیت می‌شناخت. صلح با اسرائیل در غرب برای سادات جایزه صلح نوبل ۱۹۷۸ را به همراه داشت و در کشور خودش موجی از نارضایتی. سادات با دستگیری‌های گسترده سعی کرد ناراضیان را آرام کند اما سرانجام توسط چندسرباز از جمله خالد اسلامبولی از گروه جهاد اسلامی ترور شد.

کمیسیون سه‌جانبه؛ نهاد جمعی نوپدیدار

یک اتفاق دیگر هم در سطح عالی جهان سرمایه‌داری رخ داد؛ در سال ۱۹۷۳ کمیسیونی به اسم کمیسیون سه‌جانبه تشکیل شد. کمیسیون سه‌جانبه مرکب از استراتژیست‌ها، وزرای امور خارجه و کارشناسان قطب ایالات متحده آمریکا، اروپایی‌ها و ژاپنی‌ها بود. این اول بار بود که یک اتصال تشکیلاتی به وجود آمد که مبدع آن شورای روابط خارجی آمریکا بود. [آنها] با اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها کار توضیحی کردند، منافع مشترکشان را وسط گذاشتند و همه مجاب شدند که در مقابل رادیکالیسم جهان - که بخشی از آن جنبش مسلحانه، بخشی از آن چپ‌ها و بخشی از آن سوسیالیست‌هایی بودند که آرام آرام داشتند در اروپا ظهور و بروز می‌کردند - منافع مشترکی دارند. کمیسیون سه‌جانبه یک تشکیلات استراتژیک در مقابل شرایط بحرانی بین‌المللی نیمه اول دهه ۷۰ بود.

منظر اقتصادی

این فضای سیاسی و استراتژیک جهان بود، به منظر اقتصادی می‌رسیم؛

سقوط دلار

سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ [دوران] بحران دلار بود. دلار آمریکا به خاطر فعل و انفعالات داخلی اقتصاد آمریکا و اقتصاد جهان سقوط کرد. بعد از جنگ جهانی دوم اقتصاد آمریکا بر اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری مسلط بود. بعد از جنگ دوم جهانی لیر انگلیسی ارز جهان‌روا نبود و از جنگ دوم تا اول دهه ۷۰ دلار آمریکا ارز جهان‌روا بود. دلار که سقوط کرد نقصی در جهان‌روایی آن به وجود آمد. آمریکایی‌ها در اسمیت‌سونین^۱ آمریکا کنفرانسی را برگزار کردند. بقیه جهان سرمایه‌داری هم [به این کنفرانس] آمد تا دلار را نجات دهد و آن را تقویت کند. اما بلافاصله بعد از اسمیت‌سونین و با همه تمهیداتی که برای برپا نگه داشتن امپراتوری دلار فراهم شد، دلار سقوط دوم را کرد. بعد از سقوط دوم، صندوق بین‌المللی پول، ارزی را به نام اس.دی.آر ابداع کرد که آن ارز میانگین وزن پنج ارز مسلط جهان بود. پنج ارز مسلط

۱. اجتماع ده عضو صندوق بین‌المللی پول در شهر اسمیت‌سونین در واشنگتن در دسامبر ۱۹۷۱.

جهان آن موقع دلار آمریکا، مارک آلمان، پوند انگلستان، فرانک فرانسه و ین ژاپن بود. معدلی از این پنج ارز گرفتند. اسم آن معدل اس.دی.آر شد که برابر ۱.۴ دلار بود. این اتفاق در جهان اتفاق مهمی بود. اس.دی.آر یکی دو سال برقرار بود. سال ۱۹۷۴ بعد از افزایش قیمت نفت، سبد اس.دی.آر را از پنج ارز به ۱۳ ارز [بالا] آوردند. ریال ایران هم نه به اعتبار تولید داخلی و بیس (Base) صنعتی بلکه به اعتبار درآمد نفتی ایران، در ۱۳ ارزی که در سبد اس.دی.آر قرار می گرفتند، رفت. اینکه دلار سقوط کرد، اتفاق مهمی بود اما بعد از چهار-پنج سال باز خودش را جمع و جور کرد.

شوگ نفتی

شوگ نفتی ۱۹۷۳ (مهر ۵۲) هم زمان با جنگ اعراب و اسرائیل اتفاق افتاد. اعراب نفتی، فروش نفت را به کمپ حامی اسرائیل تحریم کردند. شش-هفت تولیدکننده از کمپ ۱۳ کشوری اوپک بیرون آمدند. تولید جهان و صادرات افت جدی کرد، تقاضا بیشتر از عرضه بود و نفت گران شد. در جریان گران شدن نفت، ایران زمان شاه در تحریم شرکت نکرد و همین جایگاهش را در غرب تثبیت کرد.

رکود تورمی

شوگ نفتی که به وجود آمد، اول بار پدیده‌ای در کشورهای سرمایه‌داری پدیدار شد. ما در اقتصاد یا رکود داریم یا تورم، رکود و تورم هیچ وقت با هم هم‌زاد و هم‌خانه نیستند. ولی دو سال کامل، از حدفاصل ۱۹۷۴ - یعنی پنج ماه بعد از افزایش قیمت نفت - تا نیمه ۱۹۷۶ در آمریکا و به خصوص اروپای غربی پدیده‌ای تحت عنوان رکود تورمی ظهور کرد. هم قیمت‌ها بالا رفت، هم نیروی کار بیکار شدند، تولید نقصان پیدا کرد و شرایط ویژه‌ای بود.

بازگشت مازاد نفتی

اما غرب برای بازگشت مازاد درآمد‌های نفتی تمهیدی اندیشید. یعنی ۱۳ کشور عضو اوپک به خصوص ایران، عربستان و کویت خیلی سریع در این چرخه بخش مهمی از مازاد نفتی‌شان را به غرب بازگرداندند؛ خریدهای تسلیحاتی به طور جدی بالا گرفت. مهم‌تر از خریدهای تسلیحاتی، قیمت ۱۰ کالای اصلی در سبد تجارت جهانی

اول [به صورت] پله‌ای و بعد هم تیک آفی^۱ بسیار بالا رفت. قیمت‌های جهانی هم تقریباً سه چهار برابر معادل بهای نفت اضافه شد.

رابطه مبادله‌ای نفتی‌ها، کشورهای نفتی مثل ما، با کل جهان به این مفهوم است که ما در مقاطع مختلف در ازای یک بشکه نفت - یک بشکه نفت ۱۵۹ لیتر است - چقدر گندم، برنج یا فولاد می‌توانیم وارد کنیم، این می‌شود رابطه مبادله. رابطه مبادله سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ به‌طور جدی علیه کشورهای تک‌محصولی مثل ما واژگون شد. یا مثلاً کشوری مثل کوبا که شکر و گوجه‌فرنگی صادر می‌کرد، اگر در سال ۱۹۷۳ در مقابل یک تن شکر مثلاً می‌توانست ۱۰-۱۵ کیلو فولاد وارد کند، در موج رکود تورمی ۷۴ تا ۷۶، رابطه مبادله آنها نیز به هم خورد. لذا مازاد درآمد نفت را از مجرای خریدهای تسلیحاتی نجومی و افزایش قیمت‌های بین‌المللی و از این مجرا که نفتی‌ها را مجبور کردند بخشی از هزینه‌های جهانی را به‌عهده بگیرند و سهم آن‌ها را در صندوق سازمان ملل، در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی اضافه کردند [به غرب بازگرداندند]. آخر سر درآمد نفتی‌ها با هزینه‌هایشان سر به سر بود.

تحولات تکنولوژیک جهان

هم‌زمان تحولات تکنولوژیکی هم در جهان رخ داد. وقتی نفت گران شد، غربی‌ها خیلی سریع اتاق‌های فکر اقتصادی خود را تشکیل دادند و روی سوخت‌های جایگزین رفتند. سوخت هسته‌ای در این زمان فلسفه وجودی پیدا کرد و پیش‌تازش هم آلمان‌ها و فرانسوی‌ها بودند. یعنی [تولد] تشکیلات عظیم هسته‌ای آلمان و فرانسه به قصد استفاده اقتصادی و جایگزینی سوخت - نه صرفاً [استفاده] هسته‌ای نظامی - دقیقاً همین نیمه دهه ۷۰ است. بقیه اروپا هم روی سوخت هسته‌ای و سوخت خورشیدی شیفت کردند و آرام‌آرام رفتند که جایگاه نفت را تنزل دهند.

اتفاق مهم تکنولوژیک دیگر این بود که نقش سوخت را در صنایع پایین آورند؛ به این مفهوم که از نیمه دهه ۷۰ تا پایان دهه ۷۰ به یک‌باره سهم فلز را در ساخت و سازهای صنعتی [به‌طور] مکرر پایین آوردند. مثلاً [اگر] خودکارها و خودنویس‌های

^۱ . Take Off

دهه ۷۰ را ببینید، همه لامی، پارکر و سناتور است، همه سنگین هستند، بخشی از آنها حدود ۲۰۰ گرم وزن داشتند و همه‌شان هم فلز بودند ولی [اگر] خودکارهای اول دهه ۸۰ را ببینید، همه [مارک] هانیبال است. یعنی کائوچو و پلاستیک‌های فشرده جای آهن را گرفت. آن موقع بازار ساعت -هم ساعت‌های معمولی و هم ساعت‌های ورزشی- دست سیکو و وست‌اندواچ^۱ بود. [اگر] ساعت‌های آن زمان را نگاه کنید، ساعت‌ها هم خیلی سنگین بود، کاسه‌ها و فلزی و بندها فلزی بود اما بلافاصله بندها و کاسه‌ها پلاستیک فشرده با انعطاف شد. در حوزه‌های مختلف هم همین‌طور، مثلاً سپر همه ماشین‌ها فلز بود، رفت روی فایبرگلاس. قایق‌های کوچک و لنج‌ها همه فلزی بودند، رفت روی فایبرگلاس. سوختی که برای برش فلز مصرف می‌شود، خیلی بیشتر از سوختی است که برای برش فایبرگلاس، پلاستیک فشرده، طلق و کائوچو مورد مصرف قرار می‌گیرد. اتفاقات مهمی در جهان افتاد که از حوصله این بحث خارج است. جهان به لحاظ تکنولوژیک سبک شد و آرام‌آرام می‌رفت که خود را از سوخت نفت سیاه آزاد کند کما اینکه آزاد هم کرد.

تقسیم کار نو

آن زمان در جهان تقسیم کار جدید هم تحقق پیدا کرد به این مفهوم که آرام‌آرام رفتند که صنایع نفت و مشتقات را تحویل خود نفتی‌ها بدهند. غرب دیگر داشت اسباب‌کشی می‌کرد که اصطلاحاً می‌گویند شیفت^۲. شیفت سرمایه، شیفت نیروی کار متخصص و شیفت طراحی از صنایع سنگین و نفتی به سمت نسل سوم کامپیوترها و میکروپروسسرها^۳ و صنایع‌های تکنولوژی^۴ با ماهیت سبک. خودشان به آن حوزه نقل مکان کردند و نفت و مشتقات آن را به نفتی‌ها سپردند. بخشی از فولاد را هم به کشورهای مثل ترکیه و کره جنوبی سپردند. حالا ایران ما در کادر تقسیم کار جدید قرار می‌گیرد که جلوتر توضیح خواهیم داد.

^۱ . Seiko and West and watch

^۲ . Shift

^۳ . Microprocessors

^۴ . High technology

راه رشد غیرسرمایه‌داری

بخش دیگری از جهان راه رشد غیرسرمایه‌داری را ادامه داد. قبلاً هم اشاره شد که راه رشد غیرسرمایه‌داری یعنی راه رشد، سرمایه‌داری نیست و یک نوع سوسیالیسم و شبه‌سوسیالیسم دولتی است. الجزایر، لیبی و سوریه و پانزده‌شانزده کشور آفریقایی (حدوداً ۳۵-۳۰ کشور در جهان) بودند که راه رشد غیرسرمایه‌داری را طی می‌کردند. یعنی نه در کمپ شوروی بودند و نه در کمپ آمریکا، وسط بودند اما به اتحاد شوروی با ماهیت اقتصاد دولتی شبه‌سوسیالیست مایل بودند.

تک‌مدل‌ها؛ هند، یوگسلاوی و آلبانی

چند تک‌مدل هم در حوزه اقتصاد بودند مثل هند که مختلط بود، مثل یوگسلاوی که یک بخش نسبتاً زنده دولتی سوسیالیستی داشت و آلبانی که غار جهان بود و غارنشینی اختیار کرده بود و با جهان رابطه ویژه‌ای نداشت.

شکاف فاحش شمال-جنوب

نیمه دهه ۷۰ با توجه به افزایش قیمت نفت، رکود تورمی و گران شدن محصولات سبب تجارت بین‌المللی، شکاف شمال-جنوب خیلی فاحش شد. این اولین بار بود که واژه جنوب به کار گرفته می‌شد. این واژه را بیشتر ویلی برانت^۱ آلمانی که دوره‌ای صدراعظم آلمان بود، فرهنگ‌سازی کرد و جا افتاد؛ جهان جنوب-جهان شمال به جای جهان اول، دوم و سوم [مصطلح] شد. بین این دو قاچ هندوانه خیلی خیلی بزرگ شده بود.

ایالات متحده؛ یک سبب پر از بحران

برویم سر آمریکا؛ اما در آن سال‌ها وضعیت آمریکا از همه‌ی کشورهای سرمایه‌داری بحرانی‌تر بود و سبیدی سرریز از بحران داشت.

۱. Willy Brandt، ۱۹۹۲-۱۹۱۳، صدراعظم آلمان غربی، او در جوانی به نروژ پناهنده شده بود و در زمان جنگ جهانی دوم همراه با نهضت مقاومت نروژ بر علیه هیتلر می‌جنگید. پس از جنگ مقام‌هایی چون شهرداری و وزارت امور خارجه را تجربه کرد و سرانجام در سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴ صدراعظم آلمان شد. تلاش‌های برانت برای نزدیکی روابط دو آلمان منجر جایزه صلح نوبل ۱۹۷۱ را برای او به ارمغان آورد.

ویتنام؛ میزگرد- میز چهار گوش

مسالهی اول ویتنام بود؛ آمریکایی‌ها تا آنجا که توانستند روی ویتنام [بمب]ناپال و خوشه‌ای خالی کردند و تله‌های انفجاری گذاشتند اما جنبش قابل سرکوب شدن نبود و بعد از ده هزار روز [مقاومت] و شکست امپریالیسم ژاپن و فرانسه، آمریکایی‌ها در آنجا شکست خوردند. شکست نظامی در سطح جهان یک وجه کار بود. آن زمان نیکسون (پس از جانسون) رئیس جمهور بود. بیشتر جنگ در دوران جمهوری خواهان بود که همه خروس جنگی‌ها و کارتل‌های نفتی و نظامی را داشتند. همیشه جنگ می‌خواستند و آتش از دهانشان خارج می‌شد. شکست نظامی یک طرف قضیه بود و مهمتر از آن شکست سیاسی بود. از ۱۹۷۳ آمریکایی‌ها مجبور شدند پشت میز مذاکره بروند. اما این پروسه دو سال طول کشید. میز را گرد طراحی کرده بودند. فلسفه دیپلماسی آمریکا هم آن موقع این بود که اگر میز چهارگوش باشد، ویت‌کنگ‌ها^۱ یک هویت هستند، ما ویت‌کنگ‌ها را به هویت نمی‌شناسیم و فعلاً پشت میز گرد با آنها می‌نشینیم و بازی بازی دیپلماتیک می‌کنیم، به امید اینکه آنها خسته شوند. اما فیلم‌ها نشان می‌دهد که دو سال ویتنامی‌ها می‌روند، آمریکایی‌ها هم می‌روند. خیلی قشنگ است، ویتنامی‌ها دست دراز می‌کنند، آمریکایی‌ها با آنها دست نمی‌دهند. ویتنامی‌ها آرام، با تبسم، اخلاقی و خونسرد؛ آمریکایی‌ها پراسترس، مهاجم و پرخاشگر. آن پروسه دو سال طول کشید. جهان پشت میز چهارگوش و ویت‌کنگ‌ها [به حمایت] درآمد. نهایتاً در سال ۱۹۷۵ یک نجار مشهور فرانسوی میز معروف کنفرانس صلح پاریس را چهارگوش ساخت. وقتی میز چهارگوش ساخته شد، ویت‌کنگ‌ها [دیگر] یک هویت بودند. خیلی مهم بود، صبوری خدا در صبوری ویت‌کنگ‌ها بود. ۱۰ هزار روز زیر بمب، از این طرف هم ۷۰۰ روز تحقیر را تحمل کردند و اینکه طرف مقابل هویت‌شان را به رسمیت نمی‌شناخت. اما بالاخره جهان جشن گرفت و آمریکایی‌ها بسیار مفتضح شدند؛ هم اخراج نظامی شده بودند و هم بازنده سیاسی.

^۱ Viet Cong، کوتاه شده کلمات کمونیست و ویتنام در زبان ویتنامی است. نام اصلی این گروه که به رهبری هوشی مینه سال‌ها علیه اشغال نظامی آمریکا جنگیدند جبهه آزادی بخش ویتنام جنوبی است. خروج آمریکا و اتمام جنگ وحدت دو کشور ویتنام جنوبی و شمالی را به همراه داشت.

آلوده‌دستی در شیلی

اتفاق دیگر در شیلی بود. در مبارزات دموکراتیک شیلی، سوسیالیست‌های ملی که نماینده‌ی آنها مرحوم آلنده^۱ بود، سر کار آمدند. دولت، دولت ملی با تاندانس چپ بود. اقتصاد، اقتصاد ملی بود و با فرامیلتی‌ها در افتاد. [آمریکایی‌ها] خیلی سعی کردند که آلنده را از داخل سرنگون کنند اما نتوانستند و نهایتاً هواپیماهای آمریکایی در تابستان سال ۱۹۷۳ کاخ آلنده را بمباران کردند و پینوشه^۲ را سر کار آوردند. پینوشه که سر کار آمد، غوغا کرد. به این مفهوم که بخش مهمی از مبارزان را در استادیوم در پایتخت گرد آورد و به رگبار بست. ویکتور خارا^۳ خواننده و گیتاریست ملی و چپ با گیتارش به استادیوم آمده بود، دو دستش را قطع کردند. تا توانستند وحشی‌گری، شکنجه و کشتار کردند. یک سال هم شاگردهای کیسینجر، هارواردی‌ها رفتند و در شیلی مستقر شدند. سازمان برنامه شیلی [را گرفتند]. اقتصاددان معروف، میلتون فریدمن^۴ هم که دو سه سال پیش درگذشت و در دانشکده شیکاگو مکتب شیکاگو را داشت، ۱۰-۱۲ نفر از شاگردان شیلیایی‌اش را برد و اقتصاد شیلی را گرفتند. دیگر

۱. Salvador Allende، ۱۹۰۸-۱۹۷۳، بنیانگذار حزب سوسیالیست شیلی بود. او سال‌ها در قامت نماینده مجلس و سناتور در صحنه سیاسی شیلی حضور داشت و در سال ۱۹۷۰ ریس جمهور شیلی شد. برنامه او برای کشور «راهی به سوسیالیسم» نام داشت و طی آن صنایع کشور ملی اعلام شد. این امر برخی سرمایه‌داران را بر علیه او شوراند، آن‌ها با حمایت آمریکا و جمعی از نظامیان شیلی علیه آلنده کودتا کردند و ژنرال پینوشه را جایگزین کردند. آلنده بعد از کودتا با اسلحه به زندگی خود پایان داد.

۲. Augusto Pinochet، ۱۹۱۵-۲۰۰۶، ژنرال ارتش شیلی و ریس جمهور برآمده از کودتا در سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۰ بود. در دوران زمامداری او هزاران نفر دستگیر، شکنجه و کشته شدند. او در ۱۹۹۰ بر اثر فشارهای داخلی و خارجی از قدرت برکنار شد و به جرم خیانت علیه مردم شیلی تحت تعقیب قرار گرفت.

۳. Victor Jara، ۱۹۷۳-۱۹۳۲، شاعر و خواننده و گیتاریست شیلیایی بود. او از ابتدای کاندیداتوری آلنده از او حمایت کرد و در حمایتش کسرتی در استادیوم شیلی برگزار کرد. پس از کودتایی که علیه آلنده رخ داد او به خواندن آوازهای انقلابی و مردمی برای کارگران و مردم در اقصا نقاط کشورش پرداخت. در سال ۱۹۷۳ در همان استادیوم توسط نظامیان دستگیر شد و در حالی که سرود پیروزی می‌خواند به همراه پنج هزار زندانی دیگر تیرباران شد.

۴. Milton Friedman، ۱۹۱۲-۲۰۰۶، اقتصاددان آمریکایی، برنده نوبل اقتصاد در ۱۹۷۶ و از جمله نظریه پردازان اقتصاد آزاد و مکتب شیکاگو بود. او که مشاور اقتصادی نیکسون و ریگان بود، دستورالعمل‌های اقتصادی برای شیلی تدوین کرد که در طول زمان کمکی به مشکلات شیلی نکرد.

آمریکا تا خرخره در شیلی درگیر شده بود. این وجه دیگری از بحران‌ها بود. کودتای شیلی و کشتن آلنده و روی کار آوردن پینوشه برای آمریکا هزینه خیلی سنگینی داشت.

فرزندخواندگان لمپن، فاشیست-خونریز

وجه بعدی فرزندخواندگان لمپن، خونریز و فاشیست [آمریکا] بودند؛ در شیلی پینوشه، در ایران شاه و در آرژانتین نیمه دهه ۷۰، ژنرال ویولا^۱ و بعد از او، ویدولا^۲ [سرکار] آمد. [در دوره ویدولا] شکنجه، دستگیری‌های جمعی و گورهای جمعی وحشتناک بود. کشتار در آرژانتین خیلی وحشتناک بود. تقریباً چپ جهان-افکار عمومی چپ و [هم] بلوک چپ [به این کشتارها واکنش نشان داد]. جام جهانی سال ۱۹۷۶ آرژانتین، تحریم شد. اولین تحریم‌کننده شوروی بود. شوروی در [دور] مقدماتی پیروز شده بود اما در مرحله نهایی حضور پیدا نکرد. [آمریکایی‌ها] خیلی سعی داشتند که جام جهانی آرژانتین به جریان کودتاگر آبرویی بدهد، اما [جام جهانی] این آبرو را [به جریان کودتا] نداد. در کره جنوبی، پارک‌چونگ هی^۳ [حاکم] بود. او کسی مثل شاه خودمان بود که جنبش کارگری و جنبش دانشجویی را خونین کرد. در فیلیپین، مارکوس^۴، در برزیل نظامیان و در یونان سرهنگ‌ها [حاکم بودند]، همه برادران چندقلو بودند. لذا شیلی، ایران، آرژانتین، کره جنوبی، فیلیپین، برزیل و یونان ته شکنجه، ته کشتار و ته زندان را درآورده بودند. همه اینها به حساب مشترک آمریکا می‌رفت، یعنی همه جهان اتفاقاتی را که در ایران، شیلی و در این کشورها و

^۱ . Roberto Eduardo viola، ۱۹۲-۱۹۹۴، رئیس جمهور نظامی آرژانتین در سال ۱۹۸۱

^۲ . Jorge Rafael Videla، ۱۹۲۵، رئیس جمهور نظامی آرژانتین در سالهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۱، او با کودتایی علیه ریاست جمهوری ماریا پرون قدرت را در دست گرفت. در زمان او خفقان حاکم بود و کشتارهای وسیعی صورت گرفت، به همین دلیل در سال ۲۰۱۰ توسط دادگاه عالی آرژانتین به دلیل جنایت علیه بشریت به حبس ابد محکوم شد.

^۳ . Park Chung-hee، ۱۹۱۷-۱۹۷۹، رئیس جمهور نظامی کره جنوبی در سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۹، دوران او سرکوب شدید آزادی‌های سیاسی و البته موفقیت‌های چشمگیر اقتصادی را به همراه داشت.

^۴ . Ferdinand Marcos، ۱۹۱۷-۱۹۸۹، حقوق‌دان فیلیپینی بود که در جریان مبارزات علیه اشغال کشور توسط ژاپن به ارتش پیوست. او با مقام‌هایی چون نمایندگی مجلس و نخست‌وزیری پله‌های ترقی را طی کرد و در سال ۱۹۶۵ رئیس جمهور مادام‌العمر شد، اما سه سال پیش از مرگش سرنگون گردید.

فرزندخواندگان ایالات متحده می‌افتاد، طبیعتاً و منطقاً به حساب آمریکایی‌ها می‌گذاشتند.

واتر گیت

در همین حیص و بیص در تابستان ۱۹۷۳، اتفاقی افتاد که به جریان واترگیت مشهور شد. حزب جمهوری‌خواه آمریکا ترتیبی داده بود که اسناد حزب رقیب را که حزب دموکرات بود، سرقت کند. این ماجرا را دو خبرنگار مجله نیوزویک فهمیدند و افشا کردند. برای اول بار نیکسون^۱، رئیس جمهور آمریکا به دادگاه رفت. دادگاه غیرعلنی بود و او در دادگاه محکوم شد. اولین بار بود که یک رئیس جمهور آمریکا استعفا می‌داد و اولین بار بود که در زمان حضور یک رئیس جمهور در قید حیات، نایبش سرپرستی را بر عهده گرفت. از تابستان ۱۹۷۴ که سال ۱۳۵۳ ما می‌شد، جerald Ford^۲ سرپرست و کفیل شد، یعنی آمریکا یک دوره تا سال ۱۹۷۶ که کارتر آمد، رئیس جمهور نداشت.

احتضار دلار

قبلاً گفتیم که دلار در دو مرحله سقوط کرد و اس.دی.آر. جانشین آن شد.

هزینه‌های سراردوئی و مخارج مداخله‌گری

آمریکا در مجموع هم هزینه‌های سراردویی را می‌داد و هم مخارج مداخله‌گری در همه جهان را. جمهوری‌خواهان [در این دوره] وضعیت بسیار متشنجی داشتند. درون آمریکا تظاهرات ضدجنگ و دانشجویی [وجود داشت]. [تظاهرات] به درون هالیوود هم کشیده شد مثلاً جین فاند^۳ آمد، قبلش محمدعلی کلی^۴ آمد، آرام‌آرام به مارلون

^۱ Richard Nixon، ۱۹۱۳-۱۹۹۴، نماینده کالیفرنیا و سناتور حزب جمهوری خواه بود. او در سال ۱۹۶۹ رئیس جمهور آمریکا شد و در سال ۱۹۷۴ بعد از رسوایی واترگیت از سمت خود استعفا داد.

^۲ Gerald Rudolph Ford، ۱۹۱۳-۲۰۰۶، نایب رئیس جمهور آمریکا از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۴ و رئیس جمهور رسمی آمریکا از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۷ بود.

^۳ Jein Fonda، ۱۹۳۷، مدل و بازیگر آمریکایی بود. او بر علیه جنگ، ویتنام، عراق و در زمینه فمینیسم لیبرال فعالیت‌های مدنی مختلفی داشته است.

^۴ Kelleye، ۱۹۴۲، قهرمان سنگین وزن بوکس در سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۹ بود.

براندو^۱ کشیده شد و چهره‌های سرشناس آمریکایی هم در حوزه ورزش، هنر و ادبیات به جنبش ضدجنگ پیوستند. پس داخل خود آمریکا هم بحران بسیار جدی‌ای وجود داشت. می‌شود گفت در این دوره‌ای که داریم از آن صحبت می‌کنیم از مثلث نیکسون، جانسون و وست‌مورلند^۲ که فرمانده نظامی شرق و ویتنام بود، کاملاً چرخ، خونابه و تنفر می‌چکید.

یک دکترین ره‌گشا؟

اگر بخواهیم بحث را جمع کنیم، یک دکترین آمد که تصور می‌شد دکترین ره‌گشایی است. در ابتدای دهه ۱۹۶۰ بنا بود که دکترین رفورم کندی فضای طبقاتی جهان را با تقلیل [دهد] و بعد تغییر مواجه کند. اما دکترین حقوق بشر کارتر که دموکرات‌های آمریکا را نمایندگی می‌کرد، به اصطلاح با فضای سیاسی جهان مواجهه داشت و کارکرد اقتصادی چندانی نداشت.

نسل‌کشی کیفی

در همه کشورهای پیرامونی آمریکا یک نسل‌کشی کیفی صورت گرفته بود. همه تیپ‌های کیفی آرژانتین زنده به گور شدند. در شیلی آنها را در استادیوم جمع کردند. در ایران هم نسل‌کشی صورت گرفت؛ مگر چند بار چرخه می‌گردد که حنیف‌نژادی بیاید، سعید محسنی بیاید، پویانی بیاید، احمدزاده‌هایی بیایند؟ درست است که دهه ۴۰ و ۵۰ در ایران کم کشتند، اما کیفی‌ها را کشتند، این خیلی مهم است. کسانی را کشتند که هرکدام می‌توانستند یک شهر را اداره کنند و بعد از شهر می‌توانستند کشور را اداره کنند. تیپ‌های ساده‌ای نبودند، تیپ‌های پیچیده‌ای بودند. در همه‌جا، از ظفار بغل گوش ما بگیرید تا شیلی، آرژانتین، یونان و ایران، نسل‌کشی‌های کیفی‌ای صورت گرفت که همه با حمایت نیکسون، بعد هم با حمایت جerald فورد و قبل از این دو هم با حمایت جانسون صورت می‌گرفت. همه کشتارهای دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی با حمایت این سه نفر بود.

^۱ Marlon Brando، ۱۹۲۴-۲۰۰۴، بازیگر آمریکایی و برنده جایزه اسکار برای فیلم‌های بارانداز و

پدرخوانده بود.

^۲ William Westmoreland، ۱۹۱۴-۲۰۰۵، یکی از فرماندهان نظامی اصلی آمریکا در جنگ ویتنام بود.

عفونت شکنجه

دیگر ته شکنجه هم درآمده بود. در ایران خودمان [هم شکنجه] حد و مرز نداشت. به هر حال قهرمانانی [مثل] صمدیه، اشرف دهقان و ... زیر شکنجه آمدند. جاهای مختلف جهان هم به همین ترتیب. عکس‌های شکنجه شده‌ها در آرژانتین و شیلی همه جا پخش می‌شد و بوی عفونت شکنجه جهان را فرا گرفته بود.

امواج افشاگری

از این طرف هم همه نیروهای ترقی‌خواه یا چپ زیر ضرب به افشاگری ادامه می‌دادند. در آرژانتین جریان موسوم به مادران [صلح] که واقعا نقش ویژه‌ای ایفا کرد. مادران قربانیان که فرزندان‌شان گم شده بودند، در [کشف] گورهای جمعی دفن شده بودند یا زیر شکنجه از بین رفته بودند، با روسری سفید^۱ جهان را تکان دادند. پارسال در سی‌امین سالگرد گورهای جمعی در آرژانتین همان مادران -مادر جوان و چهل‌ساله آن موقع که الان هفتادساله شده بودند- با همان روسری‌ها [گرد هم آمدند] و با همان تَمَوُج بوئنوس آیرس را تکان دادند. در یونان سرهنگها به حمایت آمریکا کودتا کردند، آنها هم وحشیانه عمل کردند. یونان موزیسینی به نام میکیس تئودوراکیس^۲ داشت که موسیقی متن فیلم‌های «شب روی شیلی» و دیگر فیلم‌های چپ دوره را می‌ساخت. تئودوراکیس به اضافه الکه زومر^۳ که یک خواننده-هنرپیشه مشهور بود، تقریباً به همه جهان رفتند و کنسرت برگزار کردند و در دوره یک ساله کوتاه، جریان سرهنگها را افشا کردند. افشاگری‌ها خیلی موثر بود. در ایران هم کنفدراسیون خارج از کشور^۴،

۱. مادران میدان مایو، این مادران به یاد فرزندان‌شان کشته شده‌شان هر پنج‌شنبه با روسری‌های سفید رنگ در میدان مایو بوئنوس آیرس جمع می‌شوند و ساعتی را به سکوت می‌گزرانند. آن‌ها که ابتدا تنها ۱۴ نفر بودند، این کار را از زمان دیکتاتوری ویولا که طی آن ۳۰ هزار نفر از مردم آرژانتین ربوده و ناپدید شدند انجام دادند و تا کنون به آن ادامه داده‌اند. این کار آن‌ها الهام بخش زنان صلح دوست زیادی در جهان شده است.

۲. Mikis Theodoraki، ۱۹۲۵، آهنگساز و فعال سیاسی کمونیست یونانی، آهنگساز فیلم زوربای یونانی

۳. Elke Sommer، ۱۹۴۰، بازیگر زن آلمانی آمریکایی، او در سال ۱۳۵۲ برای بازی در فیلم ده بومی کوچک به ایران آمد.

۴. کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، CINSU، سازمانی متشکل از دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا و اروپای غربی بود که در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی یکی از مهم‌ترین بلندگوهای اعتراضی خارج از

نهضت آزادی خارج از کشور و جبهه ملی خارج از کشور در افشاگری‌ها نقش داشتند. «پیام مجاهد»، ارگان نهضت آزادی و «خبرنامه‌ی جبهه ملی» همه خبرهای اعدام‌ها، شکنجه‌ها و دستگیری‌ها [به دست عموم] می‌رساندند. در اینجا هم خانواده زندانیان و خانواده بچه‌های زیر شکنجه و اعدام‌شدگان - حالا نه با تشعشع و تَمَوُج مادران آرژانتینی - اما به سهم خودشان خیلی افشاگری کردند و پیش مراجع می‌رفتند. آن موقع هم «رادیو میهن پرستان»^۱ و «رادیو سروش»^۲ در عراق به افشای شرایط ایران کمک می‌کردند. فشار امواج افشاگری هم به‌نوعی روی آمریکا سرریز می‌شد.

تب انقلاب

تب انقلاب هم که در جهان وجود داشت. فاز، فاز انقلاب بود با همان الگویی که قبلاً صحبتش را کرده بودیم؛ مبارزه مسلحانه، مشی چریکی، سازمان‌دهی مخفی و جهت‌گیری طبقاتی. این فضا همچنان وجود داشت.

شکاف اقتصاد

متاثر از فضای اقتصاد جهان بعد از افزایش قیمت نفت، رکود تورمی و گران شدن جهشی ۱۰ کالای سبد اول تجارت جهان، قاج شکاف اقتصادی جهان خیلی بیشتر از گذشته شد.

کشور علیه رژیم شاه بود. در سال‌های ابتدایی تاسیس این کنفدراسیون همه گرایش‌ها را در بر می‌گرفت اما به تدریج با ایجاد انجمن‌های اسلامی خارج از کشور، دانشجویان با گرایش مذهبی از کنفدراسیون جدا شدند. نشریاتی چون «دانشجو»، «نامه پارسی»، «پیمان»، «موج» و «شانزده آذر» نظرات این گروه را منتشر می‌کردند.

^۱. خبرنامه جبهه ملی نشریه مشترک انجمن‌های اسلامی دانشجویان ایرانی در اروپا بود.

^۲. رادیو میهن پرستان، رادیویی بود که از خاک عراق هر روز به مدت یک ساعت برنامه اجرا می‌کرد. اجرای این برنامه‌ها شامل دو بخش بود که بخشی را بخش خارج از کشور سازمان مجاهدین خلق و بخشی را نماینده خارج از کشور سازمان فدائیان خلق مدیریت می‌کرد. در سال ۵۳ و به دنبال انعقاد پیمان نظامی بغداد و بهبود روابط ایران و عراق این رادیو تعطیل شد.

^۳. رادیو سروش از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۳ با موافقت دولت عراق توسط برخی گروه‌ها با گرایش چپ اداره می‌شد و در برنامه‌هایش، بخش‌هایی برای آموزش ایدئولوژیک و نظامی معترضان داشت.

فضای انفجاری جهان

آن موقع ۷۶-۱۹۷۵ برژینسکی^۱، رییس شورای امنیت ملی کارتر یک کتاب [به نام در میان دو دوره] منتشر کرد. او تیپ تئوریکی بود و هست. تقریباً همیشه جهان را خوب شناخته و سعی کرده که رهیافت‌هایی بدهد تا سرمایه‌داری آمریکا و سرمایه‌داری جهان خودشان را با فضای بین‌المللی هماهنگ کنند. گزاره اصلی آن کتاب این بود که فضای جهان انفجاری است. تا حالا می‌گفتند که فضای جهان انقلابی است، ولی [این زمان] گفتند انفجاری است. یعنی برژینسکی گفت که اگر این شرایط -شک‌نجه، عفونت‌ش، فضای انقلاب، افشاگری‌ها و ... - همین‌طور پیش برود، جهان را منفجر می‌کند و در انفجار جهان ترکش‌ها در بدن ایالات متحده و کل کمپ سرمایه‌داری هم فرومی‌رود و دیگر چیزی از جهان نمی‌ماند.

ره‌یافت دموکرات‌ها

جمله‌ای که کتاب برژینسکی جمع‌بندی‌اش را با آن تمام می‌کرد، این بود که باید فضای انفجاری جهان را درک کنیم، خودمان را برای دوران جدید آماده کنیم و فضای جهان را از انفجار به سمت تعادل پیش ببریم. سعی کردند این کار را بکنند و از آن دکترین حقوق بشر، رهیافت جدید دموکرات‌ها بیرون آمد.

ضرورت «تبسم اخلاقی»

جرالد فورد در انتخابات آمریکا منفور شده بود. شاه و حاکمیت ایران در انتخابات پشت او بود و برایش هزینه تبلیغاتی می‌کرد. هزینه تبلیغاتی شاه در آمریکا افشا شد. [رقیب فورد] کارتر هم سعی می‌کرد چند ویژگی بروز دهد. خود یکی-دو ویژگی هم داشت؛ عضو کلیسای بابتیست‌های^۲ آمریکا بود. این کلیسا یک کلیسای اخلاقی است

^۱ Zbigniew Brzezinski، ۱۹۲۸، سیاستمدار آمریکایی لهستانی تبار، مشاور امنیت ملی دولت کارتر و از استراتژیست‌های اصلی حزب دموکرات در مسائل سیاست خارجی است. کتاب مورد اشاره در متن Between two ages (American role in technotronic aria) است که در سال ۱۹۷۰ منتشر شده است.

^۲ بابتیست‌ها یا تعمیدگرایان فرقه‌ای مسیحی هستند که کلیسای مرکزی آن‌ها در آمریکاست. آن‌ها دستورهای اخلاقی مانند جدایی دین از سیاست، عدم مصرف الکل و تنباکو و... را تبلیغ می‌کنند.

و همیشه شعارها و پیام‌های اخلاقی داده است. کارتر هم به عنوان عضو آن کلیسا [به صحنه انتخابات] آمد و خیلی سعی می‌کرد خود را وارسته و اخلاقی نشان بدهد. الان هم همینطور است. اما بالاخره وقتی سرکار آمد کارنامه داشت. مثلاً در مبارزاتش جمله‌ای گفت که اصلاً دلیلی نداشت بگوید، گفت که من مجبورم انتقاد از خودی کنم، من در ذهن بارها زنا کرده‌ام و توبه می‌کنم. آدم مذهبی‌ای بود اما سعی می‌کرد خودش را خیلی غلیظ مذهبی جلوه بدهد. او با تبسم و شعارهای اخلاقی و مذهبی آمد. او در ایالت خودش کشاورز بود و بادام زمینی می‌کاشت. رویکردی هم به سیاه‌ها داشتند. کارتر در انتخابات به‌صورت قاطع پیروز شد و کابینه‌ای هم که سرکار آورد، کابینه‌ای بود که سعی می‌کرد در آن سیاه‌پوست هم باشد. [در آن دوره] برای اول بار نماینده آمریکا در سازمان ملل، اندرویانگ^۱ یک سیاه بود. وزیر مسکن کارتر، خانمی [به نام] پاتریشیا هریس^۲ هم سیاه‌پوست بود. کارتر برای اول بار سیاه‌ها را به کابینه آورد و به آنها مسند داد.

دکترین «حقوق بشر»

کارتر سعی می‌کرد دولتش اخلاقی باشد و شعار حقوق بشر داد. در مبارزات انتخاباتی‌اش هم‌زمان با شاه، پارک‌چون‌هی در کره، سرهنگ‌ها در یونان و [ویولا] در آرژانتین درگیر شد و خیلی جدی بحث شکنجه و ضرورت پایان شکنجه در جهان را مطرح کرد. خلاصه با دکترین حقوق بشر آمد که جهان را تلطیف کند. حالا اینکه حقوق بشر در جهان و در ایران چه سیری را طی کرد [بعدها مورد بحث خواهد بود].

۱. Andrew Young، ۱۹۳۲، ذیل‌مات بلندپایه آمریکایی که از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹ نماینده آمریکا در سازمان ملل بود.

۲. Patricia Roberts Harris، ۱۹۲۴-۱۹۸۴، او از سال ۱۹۷۷ وارد کابینه کارتر شد و دو سال در کسوت وزارت مسکن و توسعه شهری و دو سال نیز در مقام وزارت سلامت و رفاه عمومی قرار گرفت. او اولین زن سیاه‌پوست بود که به مقام وزارت دست یافت.

فضای داخلی

فضای بین‌المللی را دیدیم و به فلسفه پیدایش حقوق بشر رسیدیم. حالا ببینیم ایران خودمان چگونه است. حقوق بشر کارتر با سنت‌گرایی شاه در ایران برخورد می‌کند، همچنان که یک سال (۴۱-۱۳۴۰) به کشاکش شاه با کندی گذشت، اینجا هم یکسال به کشاکش شاه با دموکرات‌های آمریکا به نمایندگی کارتر می‌گذرد که ان شاء الله بعداً به آن می‌رسیم.

دریچه‌ای گشوده بر رژیم

در اینجا فضای داخلی را از منظر رژیم مشاهده می‌کنیم و دریچه‌ای به روی رژیم شاه می‌گشاییم؛

جشن سرکوب، فتح ۵۵

رژیم شاه چند مرحله سرکوب کرده بود؛ یک سرکوب، سرکوب سازمان مجاهدین در اول شهریور و ادامه‌اش در انتهای مهر ۱۳۵۰ بود. بعد حد فاصل ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۱ دستگیری گروه‌های کوچک، درگیری‌های خیابانی، اعدام‌ها و... [صورت گرفت]. می‌شود گفت که تا ۱۳۵۵ دیگر جریان مسلحانه در ایران به نقطه آخر و فرجامش رسیده بود. حمید اشرف از فداییان دیده از جهان فروسته بود. از این طرف هم ضربه ۵۴، سازمان مجاهدین را از درون از کار انداخت و آخر الامر از بیرون هم بقایای سازمان که دیگر [تبدیل به] جریان‌های مارکسیستی شده بود و جریان مذهبی هم نبود، [از کار افتاد]. آخرین عمل در سال ۱۳۵۵ ترور «سرهنگ شفرز»^۱ آمریکایی بود. دیگر بعد از ۵۵ اتفاقی رخ نداد و جشن سرکوب و فتح سال ۵۵ به منزله پایان فاز مسلحانه در ایران با محوریت دو جریان عمل‌کننده یعنی مجاهدین و فداییان بود.

سانترال‌یسم محض

[در این زمان] قیمت نفت بالا رفته بود، نیکسون از شاه حمایت قاطع می‌کرد.

^۱ سرهنگ شفرز از سرمستشاران آمریکایی بود که به همراه جان ترنر، دیگر مستشار آمریکایی در سال ۵۴ توسط سازمان مجاهدین خلق ایران ترور شد.

نیکسون و کسینجر^۱ به ایران آمدند. اتفاقاً شب ۴ خرداد ۱۳۵۱، ۴ خردادی که بنیانگذاران مجاهدین در میدان تیر چیتگر اعدام و شهید شدند، به ایران آمدند. شاه این چنین حمایت آمریکا را داشت، نفت هم گران شده بود، سرکوب هم که کرده بود و [در نتیجه] کاملاً نقطه ثقل مرکز حاکمیت شده بود. به این مفهوم که فروشنده نفت، خودش بود. درست است که کنسرسیوم [وجود داشت]، اما فقط شاه از مبادلات نفتی آگاه بود، [این نکته] در خاطرات مجیدی^۲ و دیگران آمده است. [شاه] رئیس ستاد بزرگ ارتش داران، رئیس و فرمانده کل قوای آن زمان، رئیس شورای عالی فرهنگ کشور، رئیس شورای عالی اقتصاد بود و عملاً سازمان برنامه و بودجه تحت سیطره اش بود. کسانی که در دهه ۵۰ و آخر ۴۰ بعد از آقای اصفیا^۳ در سازمان برنامه قرار گرفتند، از یک سانترالیزم محض تمکین می کردند. مجلس و دولت ذیل شاه بودند. هویدا کارگزارش بود، یعنی می شود گفت شکل گرفته تر از حکومت شاه در دوران خودش وجود نداشت.

عقب مانده تر از وضعیت ایران، وضعیت حبشه بود. حبشه اصلاً چیزی نداشت. هایلند سلاسی آنجا بود. ملک حسین و ملک حسن [هم مانند شاه] بودند ولی نفتی نداشتند که به آنها ارتفاع ببخشد. [حاکمیت آن ها مثل] حاکمیت شاه خیلی شکل بسته بود.

۱. Henry Alfred Kissinger، ۱۹۲۳، آمریکایی آلمانی تبار که کار خود را در دفتر تحقیقات نظامی ارتش شروع کرد و از سال ۱۹۵۵ وارد شورای روابط خارجی آمریکا شد و تا سال ۱۹۶۹ به سمت مشاور امنیت ملی رسید. او در سال ۱۹۷۳ وزیر امور خارجه نیکسون شد و در جریان مذاکرات با ویت کنگ ها شرکت کرد. این امر جایزه صلح نوبل در ۱۹۷۳ را برای او به همراه داشت.

۲. عبدالمجید مجیدی، ۱۳۰۷، حقوقدان، او از سال ۱۳۳۴ در سازمان برنامه و بودجه به کار مشغول شد و در سال ۱۳۵۱ به مدت پنج سال ریاست این سازمان را بر عهده گرفت. البته پیش از آن در کابینه هویدا سمت معاونت نخست وزیر (۴۶-۴۷) و وزارت کار (۴۷-۵۱) را نیز تجربه کرده بود. او که مدتی نیز سمت ریاست دفتر فرح را داشت، در زمان دولت بختیار دستگیر شد اما در جریان انقلاب از زندان آزاد شد و به خارج از کشور رفت. خاطرات او در سال ۱۳۸۲ به کوشش حبیب لاجوردی توسط نشر گام نو منتشر شد.

۳. محمد صفی اصفیا، ۱۳۸۷-۱۲۹۵، اقتصاددان، از سال ۱۳۳۳ در سازمان برنامه و بودجه مشغول به کار شد و پس از چندی به مقام معاونت فنی این سازمان دست یافت و سرانجام در ۱۳۴۱ به ریاست آن رسید و تا سال ۱۳۴۷ که عهده دار سمت مشاور نخست وزیر در امور عمرانی شد در مقام ریاست سازمان برنامه باقی ماند. او پس از انقلاب مدتی بازداشت شد اما بعد آزاد گردید و تا آخر عمر در تهران به فعالیت های علمی پرداخت.

جزیره‌ی ثبات

شاه از سال ۱۳۵۴، بعد از درگیری‌های داخلی مجاهدین و جمع شدن جنبش مسلحانه، ادعا می‌کرد که ایران جزیره ثبات است. در حد فاصل سالهای ۵۶-۱۳۵۴ آمریکایی‌ها هم خیلی تاکید می‌کردند که ایران جزیره ثبات است. سال ۱۳۵۴ یک هیات بلندپایه آمریکایی به ایران آمد [که] کسینجر [همراه آن هیات] بود. خود کسینجر مهم بود، ۶۰ سرمایه‌گذار آمریکایی هم با آن هیات آمدند. اینکه سرتیم هیاتی کسینجر باشد و ۶۰ سرمایه‌گذار هم [همراهش] بیایند، شاخص ثبات می‌توانست سیاسی و اقتصادی باشد. اما خوب فقط آن دو سال این طور بود. دیگر از ۵۶ معلوم بود که جزیره ثباتی نیست، از درون متلاطم است و خودش هم اسباب بقا برای ادامه حیات را ندارد.

کارت سفید تسلیحاتی

دوره ۵۴-۵۶ ایران به جزیره ثبات مشهور شد. اما قبل از این دو سال، یعنی همان خرداد ۵۱ یا ژوئن و می ۱۹۷۲ که نیکسون و کسینجر به ایران آمدند و [از شاه] حمایت کردند، او یک کارت سفید تسلیحاتی گرفته بود.

ایفای مسئولیت منطقه‌ای

پیشتر عنوان شد که [آمریکایی‌ها] در [کنفرانسی] جزیره گوام به تئوری‌ای رسیده بودند؛ سال ۱۹۷۲ نیکسون و کسینجر در جزیره گوام نشستند و جمع‌بندی کردند، جمع‌بندی‌شان این بود که الی ماشاءالله آمریکا در همه جهان در همه درگیری‌ها، کودتاها، حرکت‌های ضدچپ و ضدرادیکال درگیر است. هم خودش دارد مستهلک می‌شود و هم این که جهان بیش از این حضورش را نمی‌پذیرد. [به این نتیجه] رسیدند که «بگذار دیگران به جای ما بجنگند»، به این مفهوم که در جهان پیرامون‌شان یک گزینش تشکیلاتی بکنند و در هر منطقه حساس جهان - مثل خاورمیانه، خلیج فارس، شاخ افریقا و بزنگاه دو کره- یک کشور از کشورهای پیرامون ایالات متحده که قابلیت تشکیلاتی و نظامی جدی دارند را مسوول امنیت آن منطقه قرار بدهند. اگر هم درگیری‌ای پیش بیاید، آن [کشورها] هستند که درگیر می‌شوند.

بعد از [طرح] «بگذار دیگران به جای ما بجنگند»، ایران به ژاندارم منطقه مشهور

شد. گفتند پاسدار این منطقه شاه است. کارتر، برژنسکی و سولیوان در کتابهای خاطرات خود، همه گی گفته اند که نیکسون در سفر به ایران در ۱۹۷۲ به شاه یک کارت سفید تسلیحاتی داد. یعنی شاه دیگر می توانست همه چیز بخرد، مثلاً وقتی فانتوم جدید در آمریکا درمی آمد، سریع به حوزه ارتش می آمد، F4، F5 و آخر هم F14 به ایران آمد. در سال ۵۶ هنوز جهان ارتباطات آن قدر پیشرفته نشده بود، یک هواپیمای خیلی پیشرفته بود به اسم ای واکس^۱ که همه تحرکات نظامی هوایی بلوک مخالف و کل جهان را ردیابی می کرد. [در این سال] بنا بود دو [فروند] از آن را به ایران بیاورند که به فضای ۵۶ خورد و منتفی شد. لذا یک آزادباش و برات سفیدی به دست شاه دادند. خودش هم خیلی شهوت خرید داشت، اصلاً معلوم نبود این میزان از خرید به چه درد ایران می خورد، به چه درد این منطقه می خورد، ولی با همان کارت سفید، با سانترالیزم محض و با فضایی که بعد از سرکوب در درون خودش احساس می کرد، در دو وجه نظامی و سیاسی ایفای مسوولیت منطقه ای کرد.**

ایران در [ماجرای] ظفار که یک جنبش چریکی چپ مارکسیست علیه حکومت قابوس بود، [به عنوان] نیروی عمل کننده ظاهر شد. جنبش ظفار توانمند بود. استان ظفار هم مثل همه مناطق عربی، دشت بود، ظفار نزدیک ایران بود و کوه و جنگل هم داشت. اینها همه در کوه و جنگل بودند. ارتش رژیم قابوس هم یک ارتش کلاسیک نفتی بود و تاب مقابله نداشت، آمریکا و انگلیس و ایران آمدند و [تقسیم کاری علیه جنبش ظفار] درست کردند. آمریکا و انگلیس فرماندهی می کردند و ایران نیروی عمل کننده بود و بخشی از [سرباز] وظیفه ها را هم به ظفار بردند. در ظفار ارتش ایران تلفات داد. ولی در سرکوب این جنبش، ایران مقصر بود. جعفریان^۲، رییس واحد مرکزی خبر که از نیروهای ثواب و تپیی تتوریک بود، بعد از سرکوب ظفار، مصاحبه ای کرد و جمله ای گفت که خیلی معروف بود و روزنامه رستاخیز تیتزش کرد، [او گفت]: دیگر کسی در

^۱. A Wax

^۲. محمود جعفریان، از اعضای حزب توده بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر شد و در زندان اظهار ندامت کرد و در فعالیت های فرهنگی و تبلیغاتی در رادیو و تلوزیون به نفع رژیم شاه وارد فعالیت شد. او پس از انقلاب دستگیر و اعدام شد.

ظفار صدایی نخواهد شنید؛ به این مفهوم که سرکوب کردیم.

[ایران] در ظفار نقش ویژه‌ای داشت. در ویتنام [هم] قبل از اینکه در سال ۱۹۷۳ جنگ تمام شود، ارتش شاه یک گردان مهندسی فرستاد که [اسنادش] در سفارت آمریکا هست. در درگیری‌های شاخ آفریقا که یک سر آن راست‌ها و مرتجعین سومالی و یک سر آن چپ‌های افریقایی بودند، ارتش شاه به نفع راست‌های سومالی و حکومت ارتجاعی سرهنگ محمد زیاد باره^۱ وارد [عمل] شد. درگیری نیمه دهه هفتاد هند و پاکستان به سمت استفاده از اتم رفت، [ارتش شاه] به نفع پاکستان که جریان ارتجاعی [حاکم] در آن بود، علیه هندی‌ها وارد [عمل] شد. اینها همه مخفیانه بود، کمتر کسی می‌دانست. بعداً از کتابهای سفارت درآمد، مثلاً این که گردان مهندسی به ویتنام فرستادند، در درگیری شاخ آفریقا بودند و در شبه‌قاره هند بودند، اینها همه در اطلاعات سفارت آمریکا بود، اما [درگیری در ماجرای] ظفار خیلی علنی بود. رادیو و تلویزیون تبلیغ می‌کردند، روزنامه‌ها تصویر و گزارش زیاد داشتند.

کریدر دیپلماتیک

اما وجه دیگر مسوولیت این بود که [بر اساس] مساله «بگذار دیگران به جای ما بجنگند»، آمریکا سعی می‌کرد که در هر منطقه‌ای که کار سپاری می‌کند، کار دیپلماتیک خود را هم کاهش بدهد. اینجا دیگر شما اگر بروید و روزنامه‌ها را -مثلاً روزنامه رستاخیز ۵۴-۵۷- ببینید خیلی دید پیدا می‌کنید. [در] روزنامه رستاخیز دو صفحه خبری و تحلیلی، سیاسی و سیاسی خارجی جدی [با معیار] آن موقع [وجود داشت]. [از آن پس] دیگر کسی نمی‌خواست برود آمریکا و وقت آمریکایی‌ها را بگیرد. همه می‌آمدند ایران، مثلاً [ذوالفقار علی] بوتو نخست وزیر پاکستان مکرر به ایران می‌آمد. ملک حسین و ملک حسن و همه شیوخ به ایران می‌آمدند. این کریدر متعدد فعال بود و بار آمریکا را سبک می‌کرد.

^۱ . Said barre، محمد زیاد باره، ۱۹۱۹-۱۹۹۵، ریس جمهور نظامی سومالی بود که طی یک کودتا در ۱۹۶۹ قدرت را در دست گرفت و در ۱۹۹۱ با کودتای مخالفینش از قدرت برکنار شد. پس از او سومالی دارای دولت نیست.

دریچه‌ای گشوده بر رژیم؛

تا اینجا دریچه‌ای که بر رژیم شاه گشوده شد، بیشتر نظامی و سیاسی و تشکیلاتی بود. حالا به سمت [وجه] اقتصادی می‌رویم.

نفت عروسی

[علاوه بر] سال ۱۳۵۲ که قیمت نفت یک دفعه بالا رفت، [در سال] ۱۳۵۳ در یک مرحله دیگر [قیمت نفت] باز هم بالا رفت. یک هفته خیابان‌ها را چراغانی کردند و این پیروزی را به حساب شخص شاه گذاشتند، [در حالی که]، اعراب [عرضه نفت را] تحریم کرده بودند و جهان جنگ رمضان را تجربه می‌کردند، [در نتیجه] عرضه نفت به بازار کم شده بود و [قیمت نفت بالا رفت]. تابستان ۱۳۵۳ هم [شاه] چند قرارداد ۲۵-۷۵ درصد بست. برای اولین بار بود که [چنین قراردادی] در ایران بسته می‌شد. قراردادها [پیش از این] نصف به نصف بود و بعد ۷۵ به ۲۵ شد. بعد از شوک نفتی و بعد از این قراردادها همه خیابانها را چراغانی کردند، آن موقع خانه‌ها را مجبور می‌کردند که همه پرچم ایران بزنند. [بر سر در] خانه‌ها پرچم ایران و چراغانی و خودشان هم شیرینی پخش می‌کردند، یک هفته عروسی نفتی یا نفت عروسی راه افتاد.

سور مصرف

قدیمی‌ترها یادشان هست که از درون افزایش قیمت نفت، بلافاصله مصرف بیرون آمد. [یک] بازار کویتی‌ها، سرچهارراه استانبول و یک بازار کویتی‌ها در بازار تهران، در بازار مسقف راه افتاد. انواع مدل‌ها، انواع لباس‌ها و شلوارهای لی و ایزر، بتتون^۱ و... در بازار ایران پرشد. به روستا هم که می‌رفتی، روستایی هم از اینها پایش بود. خیلی عجیب بود. سال‌های ۵۲-۵۳ همه لی پوش شدند. بعد آژانس‌ها به همین ترتیب [راه افتادند]. مثلاً سال ۱۳۴۶ فقط در تهران تاکسی تلفنی راه افتاده بود. هرکسی هم جرات نمی‌کرد تاکسی تلفنی سوار بشود. تاکسی معمولی هر ۲۵۰ متر یک قران می‌انداخت، ورودی‌اش هم یک تومان بود، پشت چراغ هم اگر دو دقیقه می‌ایستاد، یک قران می‌انداخت. مثلاً شما از قلهک که به حسینیه ارشاد می‌آمدید ۱۴ ریال می‌شد. ولی

^۱ . Levis wear, Benetton

ورودیه [تاکسی] تلفنی ۱۰ تومان بود. ۱۰ تومان خیلی پول بود، پول سه پرس چلوکباب کوبیده آن موقع یا پول یک دست لباس فوتبال ایرانی یا پول لوازم التحریر شش ماه یک بچه دبستانی بود. بعد هر ۳۰ ثانیه هم دو هزار می انداخت. اصلاً قابل تصور نبود، [مدام] پول می انداخت. سال ۱۳۴۶ فقط [تعداد] محدودی [تاکسی تلفنی] بود، یکی، دو ایستگاه هم بیشتر در تهران نداشت. ولی همان ۵۳-۱۳۵۲ آژانس های مسافربری شهری راه افتاد. آنهایی که دستشان به دهنشان می رسید با آژانس می رفتند و می آمدند. سال ۱۳۵۳، اوایلی که آژانس آمده بود، [هزینه] دورترین فاصله های تهران ۲۰ تومان بود. تقریباً در همه میوه فروشی ها و آبمیوه فروشی های تهران موز و آناناس و نارگیل آویزان بود. اصلاً عجیب بود. معلوم بود که یک سور مصرفی داده اند، در اقتصاد جلوتر خواهیم دید ***.

برنامه به کنار، برنامه از نو

سال ۱۳۵۰ بعد از تجربه نسبتاً موفق برنامه چهارم - که آن را کاملاً با هم مرور کردیم - برنامه پنجم تدوین شد. برنامه چهارم زمان آقای اصفیا بود، تعادلی داشت، یک نرخ رشد سالانه هفت درصدی داشت، صادرات به نسبت آن موقع بد نبود. بعضی از بخش ها، مثل بخش صنعت ۱۵ درصد رشد سالانه داشت. اتفاقات نسبتاً مهمی افتاد. برنامه پنجم هم می توانست ادامه برنامه چهارم باشد. برنامه پنجم یک قطر خیلی کلفت حدود ۹۰۰ صفحه ای داشت و بنا بود که از سال ۱۳۵۱ اجرا شود و تا سال ۱۳۵۶ را پوشش می داد. [در سال] ۱۳۵۲ شاه برنامه را کنار گذاشت. اراده فردی اش بود، اراده سازمان برنامه نبود. برنامه را کنار گذاشتند و دو همایش یکی در گاجره و یکی هم در رامسر گذاشتند. [شاه در] آنجا با محوریت خودش سر این موضوع ایستاد که حجم برنامه باید دو برابر شود. کارشناس های شاخص مثل آقای مژلومیان^۱ - که ارمنی شریفی بودند و دو سال پیش فوت شدند - و آقای آبادیان^۲ که

۱. الکساندر مژلومیان، (۱۳۸۳-۱۳۰۸)، اقتصاددان، او از متخصصین اقتصاد توسعه و مسلط به پنج زبان بود.

مژلومیان به تخصص و پاک دستی شهره بود و چندین سال معاونت سازمان برنامه و بودجه را برعهده داشت.

۲. بهمن آبادیان، حقوقدان و اقتصاددان، از سال ۱۳۳۶ در سازمان برنامه و بودجه مشغول به کار شد و تا سمت معاونت طرح و برنامه ارتقا یافت. وی همچنین مدتی عهده دار سمت ریاست مطالعات بانک مرکزی

رییس یکی از دفاتر سازمان برنامه بودند، واکنش نشان دادند. آقای آبادیان سال ۱۳۵۳ جزوه‌ای که اگر تکثیر شود و بچه‌ها بخوانند بد نیست، از موضع بقای رژیم شاه نوشت. آبادیان - بعد هم به صندوق بین‌المللی پول رفت و ۲۰ سال کارشناس صندوق بانک شد - اپوزیسیون نبود، [در چهارچوب] اقتصاد سرمایه‌داری هم فکر می‌کرد. ولی کارشناس‌هایی که در همایش رامسر بودند، می‌گویند که شاه به آقای آبادیان فحش ناموسی داد و از جلسه بیرونش کرد. آقای مژلومیان هم رخ به رخ نشد، ولی زیر برنامه پاراگرافی نوشته بود و نقد کرده و نوشته بود که این برنامه بوی خون می‌دهد. آقای مژلومیان هم اصلاً تیپ سیاسی‌ای نبود، تیپ ایدئولوژیک و استراتژیکی هم نبود، کارشناس بود. او سال ۵۳ پیش‌بینی کرده بود که اگر این برنامه اجرا شود، بحران‌های اجتماعی ایجاد می‌کند و برای همین نوشته بود که [برنامه] بوی خون می‌دهد. تقریباً پیش‌بینی کرده بود که ممکن است انقلاب رخ بدهد، ولی او را هم تنزل [اداری] دادند و نتوانست عرض اندامی در سازمان برنامه داشته باشد. بد نیست که خاطرات مجیدی را بخوانید. آقای مژلومیان و آقای صفویان^۱ در ویژه‌نامه «نیم‌قرن برنامه» در «ایران فردا»ی بهمن سال ۱۳۷۷ مصاحبه‌ای دارند که خیلی تاریخی است. اگر بخواهید [به طور] جدی، تبختر شاه در حوزه اقتصاد - حوزه‌های دیگر که اصلاً هیچ - و سانترا لیزم او و برخورد ارباب - رعیتی‌اش با سازمان برنامه را ببینید سراغ این دو مصاحبه بروید. آقای صفویان هنوز هم سمپاتی سلطنت داشت، مثلاً در مصاحبه - ما سانسور نکردیم - می‌گفت اعلی‌حضرت، می‌گفت شه‌بانو فرح و هنوز سمپاتی داشت، ولی با این وجود این نظام ارباب و رعیتی را در بین سازمان برنامه و شاه خیلی خوب تصویر کرده است.

تزیق ارادی

[شاه] برنامه را کنار زد، برنامه تجدیدنظرشده پنجم را در رامسر تصویب کردند. حجم

بود.

۱. مهدی صفویان، ۱۳۰۷، اقتصاددان، وی در دهه ۵۰ مدتی مدیرعامل سازمان چای کشور شد و مدتی نیز معاونت سازمان برنامه و بودجه را عهده داشت. او در مردادماه ۱۳۵۷ کمی بیشتر از یک ماه وزیر راه کابینه آموزگار بود.

مالی برنامه تجدیدنظر شده پنجم دو برابر حجم مالی برنامه اول، دوم، سوم و چهارم ایران بود. کارشناسان این طور مطرح می کردند که ظرفیت های ما ثابت است و تا حدی می شود به این ظرفیت ثابت منابع مالی تزریق کرد، وگرنه مشکل پیدا می کند و زیر این زیاد تزریق کردن جان می دهد. ولی شاه نه درک می کرد و نه می خواست که درک کند. همه کارشناسی ها را کنار زد و یک تنه ایستاد که حجم مالی برنامه دو برابر شود و خودش سرنگی دست گرفت و ارادی منابع مالی را به بیس هایی که ظرفیت محدودی داشتند، تزریق کرد. این یک وجه قضیه بود. آثار و عواقبش را جلوتر خواهیم دید.

تمهیدی برای بلندپروازی های بین المللی

وجه بعدی تمهیدی برای بلند پروازی های بین المللی شاه بود. فرهنگ شاه مثل پسر حاجی ها نبود که بگوییم مثل پسر حاجی، ولی واقعا مثل یک شاهزاده قاجار، مثل یک لارج انگلیسی آمد و پول خرج کرد. به همه کشورهای آفریقایی کمک بلاعوض داد، [در حالی که] وضع اقتصادی ایران خودمان و انفسا بود. فقط نفت در آن یک مقدار خون سیاه دوانده بود. به صندوق بین المللی پول ۵۰۰ میلیون دلار که آن موقع خیلی پول بود، کمک کرد. به سازمان ملل و بانک جهانی هم کمک کرد. یعنی به کسانی کمک می کرد که اصلا شرح وظیفه آنها کمک به بقیه جهان بود. به صندوق اوپک کمک کرد که یک جریان صاحب سرمایه بود. بخشی از بار آمریکایی ها را در جهان به عهده گرفت، جاهایی که آمریکا باید حق عضویت می داد و پول خرج می کرد، رژیم شاه به جایش رفت.

خرید، سرکوب، تهدید، ادعا

خریدهایش هم به همین ترتیب بود. کل جهان با خریده های نظامی شاه مساله داشت که اصلا در جغرافیای ایران، این حجم از فانتوم و زاغه های مهمات به چه درد می خورد؟ آن موقع اکثر مسیرها را که می رفتی، همه سیم خاردار و حفاظت شده و زاغه های مهمات بود. اینها بناست کجا مصرف شود؟ ایران عضو ناتو نبود، پس هیچ فلسفه ای نداشت. اما مثلا در مورد ترکیه، ترکیه عضو ناتو بود و بیشترین نیروی پیاده نظام ناتو مال ترکیه بود، مثلا در دهه ۷۰ میلادی ۵۰۰ هزار نیروی پیاده نظام ناتو مال ترک ها بود.

علاوه بر خریدهای تسلیحاتی، خرید نفتی بود. نفت در ایران در حقیقت بلا بود. خریدهای آن چنانی، واردات آن جوری، واردات سال ۱۳۵۴ وحشتناک بود. کشتی‌ها ۱۵۴ روز در نوبت تخلیه می‌ایستادند، اصلاً صفی بی‌مانند در خلیج ایجاد شده بود. بخشی از واردات هم فسادپذیر بود. کشتی‌ها شارژهای کلانی می‌گرفتند. یک کشتی که مسیر آبی را می‌آید، تا تخلیه می‌کند حداکثر ۲۴ ساعت لنگر می‌اندازد و روغن عوض می‌کند، سوخت می‌گیرد و استراحتی می‌کند و می‌رود، روال جهان این است، بنا نیست که کشتی جایی بماند [اما] این کشتی‌ها ۱۵۴ روز در ایران می‌ماندند و [این توقف طولانی] هزینه‌های خاص خود را داشت.

یک وجه خرید نظامی و خرید کالا و خدمات، [یک وجه دیگر] هم سرکوب بود. بعد از ۱۳۵۲ [شاه] وحشی‌تر هم شد چون پشتوانه مالی پیدا کرده بود، پشتوانه نیکسون را هم داشت. وجه بعدی تهدیدها بود؛ مردم و نیروها را تهدید می‌کرد. سال ۵۳ حزب رستاخیز را درست کرد. سخنرانی کرد و گفت که من از قرتاس‌بازی - این واژه را برای [نشان دادن] موضع‌اش نسبت به روشنفکرها بکار برد - خوشم نمی‌آید. هرکس نمی‌خواهد عضو حزب رستاخیز بشود بیاید ما شناسنامه‌اش را می‌گیریم، پاسپورتش را می‌دهیم، برود. هیچ حاکمیتی در هیچ کجای جهان با مردم اینطوری نمی‌کرد؛ تهدید و ادعا.

از قبل بحث تمدن بزرگ [مطرح] بود و اینجا دیگر ادعا کرد که ما به دروازه تمدن بزرگ رسیده‌ایم. در سال ۱۳۵۵ ادعا کرد که ما پنج سال دیگر در اقتصاد سوئد را و در دموکراسی سوئیس را می‌گیریم. دیگر نفت هم که آمد، خرید، سرکوب، ادعا و تهدید بود. در ایران واویلائی شد.

تهوع پس از تزریق

تزریق نفت واقعا مثل دوپینگ است. یک ورزشکار دوپینگی را یا حتی اسب دوپینگی را ببینید. اسب دوپینگی دردناک‌تر است، چون خودش که اختیاری ندارد بهش تزریق می‌کنند، شاداب است، عضله‌هایش نمایان می‌شود، توان جهش پیدا می‌کند، توان کورس پیدا می‌کند، اگر وزنه‌بردار است، وزنه‌های فوق‌طاعت بالا می‌برد،

ولی بعد از مدتی شادابی می‌رود و بحران و تهوع می‌آید. این تزریق هم به همین ترتیب بود.

تورم

سال ۱۳۵۳ در ایران سال رونق شد، سال مصرف، سال پس‌انداز، سال تولید، خلاصه سال رونقی بود، اما از سال ۵۴ بحران‌ها شروع شد. ۵۴ تا ۵۶ تورم بود. سال ۵۶ برای اول بار در ایران بعد از اینکه جنگ جهانی دوم در خاک ایران آمده بود، تورم بالای ۲۵ درصد رفت.

فشار بر زیربناها

بر زیربناها فشار آمد. شبکه راه‌های ایران برای حجم معینی انتقال کالا طراحی شده بود. کامیون‌هایی که از بندرعباس و از بندر شاپور و خرمشهر می‌آمدند، جاده‌ها را داغان کرده بودند. مصرف برق در سال ۵۶ که سال کنکور ما بود، [موجب شده بود که] در تابستان هر روز شش ساعت برق برود. برق می‌رفت، آب می‌رفت. مصرف حدی دارد. شاه آمد در آن ظرف‌های محدود منابع مالی زیادی تزریق کرد و فشار و فشار و فشار. زیربناها ایستادند و آن پیش‌بینی که آقای مژلومیان که زیربنا ذی‌شعور نیست، ولی بالاخره واکنش نشان می‌دهد، درست از آب درآمد. آب را چقدر می‌توانیم در [یک ظرف] خالی کنیم، بالاخره میز را خیس می‌کند و راه می‌افتد، همه را خیس می‌کند. این اتفاقی است که سال ۵۶-۵۴ در ایران افتاد، همه چیز بوی نفت گرفت.

مهاجرت‌ها

[در آن سالها مساله] مهاجرت‌ها پیش آمد. آن موقع واقعا رژیم شاه بدون اغراق تبلیغ می‌کرد که اگر روستایی به خیابان‌های تهران بیاید پول پارو می‌کند، چهارشنبه‌ها هم قرعه‌کشی بود. مستجاب‌الدعوه^۱ بود، بلیط‌های [قرعه‌کشی] دو تومان بود و همه می‌خریدند. شماره برنده داشت، [جایزه] از ۱۰۰ تومان و ۲۰۰ تومان شروع می‌شد. بعد از [جهش قیمت] نفت تمثیل پول پارو کردن مطرح شد. یک ترازو درست کرده

^۱. مستجاب‌الدعوه، نام مجری تلوزیونی برنامه قرعه‌کشی هفتگی بود. در طول هفته بلیط‌هایی به قیمت ۲ تومان فروخته می‌شد و در شب‌های چهارشنبه طی یک قرعه‌کشی به برندگان جوایزی اهدا می‌شد.

بودند و در این ترازو سکه ریخته بودند، هرکس که برنده می شد هم وزن خودش سکه می گرفت. یا یک جاده با اسکناس هزار تومانی آن موقع درست کرده بودند. یعنی همه اش تمثیل این بود که اگر روستایی بیاید تهران و بلیط بخت آزمایی بخرد و غیره پول پارو می کند. بعضی برنامه های تلویزیون و فیلم ها و تبلیغات هم همه روی این قضیه رفت.

مهاجرت ها حاد شد، موج اول مهاجرت ها دهه ۴۰ بعد از اصلاحات ارضی بود. موج دوم مهاجرت ها بعد از [جهش] نفت بود. شاه فکر می کرد مدرنیسم یعنی تحول مکانیکی. تا دهه ۴۰، ۷۵ درصد جمعیت در روستاها بود، واقعا این تلقی بود که باید این ۷۵ درصد بالانس بزنند و بیایند شهرنشین بشوند. این اتفاق در دهه ۵۰ در ایران رخ داد.

بحران واردات

به بحران واردات را اشاره کردیم. اگر بحث اقتصادی بود می توانستیم عدد و رقم هم بیاوریم، ولی اینجا وقت بحث اقتصادی نیست.

آشفته بازار مسکن

مسکن هم به همین ترتیب. قیمت مسکن به حدی بالا رفت که در تلویزیون و در گزارش های خبری ۵۶-۵۴ بیشتر بحث مسکن بود. قیمت مسکن حدودا دو برابر شد. در حدفاصل ۵۶-۵۴ هم اجاره بها و هم قیمت خرید زمین شهری دو برابر شد. مثلا من یادم هست سال ۵۴ در عباس آباد سر بخارست زمینی بود که الان بنگاه ماشین است که متری ۳۰ هزار تومان شد. مثل توپ در تهران صدا کرد. مثل الان که [در] الهیه و زعفرانیه بعد از سال ۸۶ و دسته گل های احمدی نژاد [قیمت زمین] متری ۱۰ میلیون تومان شد. الان در الهیه، زعفرانیه و فرمانیه، برج های نواحداشی هست که اولاً کاملاً امنیتی و دارای دوربین های مدار بسته و آسانسور اختصاصی است. طبقه بالا پنت هاوس است، آپارتمان های ۶۰۰ تا هزار متری که دید ۳۶۰ درجه دارد. زیر همه این [برج ها] هم یک بانک است، این هم یک وجه امنیتی دارد؛ امنیت برای کسی که سرمایه دارد. بچه ها بروند ببینند، بچه های الان اصلاً مشاهده گر نیستند، همه اش در خودشان نشسته اند. شما حساب کنید یک واحد هزار متری، هر مترش هم ۱۰ میلیون

تومان است، چه پولی می‌شود. حالا کسی که این خانه را دارد، فقط یک خانه که ندارد، [قیمت] ماشین‌هایش چقدر است، حساب بانکی‌اش چقدر است، حجم زیورآلات همسرش چقدر است؟ مثل الان که با این ۱۰ میلیون تومان سر آدم سوت می‌کشد، سال ۵۴ هم قیمت زمین خیلی بود.

سال ۵۸ که بنی‌صدر رییس جمهور شد، دست به ابتکاری زد. بانکها آمدند وام ۳۰ هزار تومانی دادند، سال ۵۸ با ۳۰ هزار تومان و اقساط ۱۵ ساله می‌شد صاحبخانه شد. خیلی‌ها آن خانه‌های بنی‌صدری را خریدند و [آن وام] به وام بنی‌صدری معروف شد. حساب‌کنید که سال ۵۴ یک متر زمین در عباس آباد ۳۰ هزار تومان شد. ما خودمان اجاره‌نشین بودیم، ۸ نفر هم بودیم، ۶ فرزند و پدر و مادرمان. اجاره‌خانه ما تا قبل از قیمت نفت ۴۰۰-۳۰۰ تومان بود، یک دفعه اجاره بها تا ۱۵۰۰-۱۰۰۰ تومان بالا رفت. آن موقع حقوق کارمند به طور متوسط ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ تومان بود. برای اول بار در ایران اجاره‌خانه، معادل حقوق شد. این‌ها همه شاخص‌های بحران است.

راه‌بندان شهری

آشفته بازار مسکن و نهایتاً ترافیک شهری، به‌خصوص در تهران [بحرانی بود]. سال ۱۳۵۵ در تهران راه‌بندان‌هایی بود که بدون اغراق دو ساعت و نیم تا سه ساعت [طول می‌کشید]. واردات ماشین و تولید ماشین را آزاد کرده بودند. آن موقع شاه فکر می‌کرد مزیت [صنعتش] تولید خودرو است. آریا و شاهین زیر لیسانس راکفلر آمریکا بود، فیات زیر لیسانس ایتالیا، بعد ژیان از [کمپانی] سیتروئن آمد. در سال ۵۵ رنو هم از فرانسه آمد. پیکان که بود، سال ۵۴ هیلمن را هم آوردند. اول اصلاً هیلمن آماده را در کشتی‌های عظیم می‌گذاشتند و می‌آوردند. بعد قطعه‌اش کرده بودند و همان جا [قطعات را] سوار می‌کردند. آنقدر هیلمن وارد کردند که در سال ۵۴ در بندرعباس آگهی داده بودند که هر کس برود یک هیلمن را با سرعت پایین -چون آب‌بندی نشده بود- از بندرعباس به تهران بیاورد ۵۰۰ تومان می‌دهیم. ۵۰۰ تومان خیلی پول بود، همه علاف‌های محلی، بیکارها و بچه‌های سرچهارراه رفتند بندرعباس که هیلمن ۵۰۰ تومانی بیاورند. [علاوه بر اینها] قرار بود با بنز، فولکس و بی‌امو هم قرارداد بسته

بشود و خلاصه غوغایی بود. شورلت ایران در سه مدل زده شد. ۱۵-۱۰ واحد تولیدکننده داشتیم، واردات هم وحشتناک بود****.

جهش بزرگ؟ ائتلاف بزرگ

شاه واقعا هیچ چیزی از خودش نداشت. رضا شاه بالاخره جربزه‌ای داشت، یک مدیریت میدانی داشت، عزمی برای ساخت و ساز داشت، شاه اصلا چیزی از خودش نداشت. مائو عنوان برنامه‌ی دوم چین را جهش بزرگ^۱ گذاشته بود. [به این معنی که] باید جهشی بزرگ در تولید، به خصوص تولید کشاورزی صورت بگیرد. شاه هم [با اینکه] ضد مائو و ضد چین بود، اما وقتی در برنامه پنجم تجدید نظر شد واژه‌ی مائو را گرفت و جهش بزرگ را عنوان کرد.

بعدا خواهیم دید که آن جهش بزرگ شد ائتلاف بزرگ. شاه مجبور شد هم در حوزه‌ی سیاسی توبه کند و هم در حوزه اقتصادی تواب شود. [همان‌طور که] ۱۴ آبان ۱۳۵۷ بعد از کشتار دانشگاه آمد و گفت صدای انقلاب شما را شنیدم، سال ۱۳۵۵ هم مجبور شد در حوزه اقتصادی توبه کند [شاه] در کیهان ۸ آبان ۵۵ با امیرطاهری، سردبیر آن موقع کیهان تهران که الان سردبیر کیهان لندن است و سلطنت طلب است، یک مصاحبه داشت. بچه‌ها بروند و آن دو صفحه [مصاحبه] را ببینند. [شاه] آنجا چند جمله [مهم] دارد؛ می‌گوید: دُم نظامی‌های فاسد را می‌گیرم و مثل موش می‌اندازم بیرون. تو خودت به فساد دامن زدی، ارتشبد طوفانیان^۲، پیمانکار ارتش، رفیق خودت بود. خودت فساد را در ساخت‌وسازهای ارتش بردی! [شاه در همان مصاحبه] عنوان

۱. برنامه گسترده اقتصادی اجتماعی مائو برای چین که در سال ۱۹۵۶ تصویب شد و دو سال بعد به اجرا درآمد. این برنامه اگرچه به اهداف خود نرسید اما تولیدات اقتصادی چین را افزایش چشمگیری داد. در طول اجرای چهارساله این برنامه بیش از ۳۸ میلیون چینی در اثر گرسنگی جان دادند، این درحالی است که مائو اعلام کرده بود برای مرگ ۳۰۰ میلیون نفر نیز آماده است.

۲. حسن طوفانیان، ۱۲۹۱، خلبان نظامی، مرادوات او با مستشاران آمریکایی آنقدر بود که آن‌ها او را به شاه معرفی کردند تا مدارج ارتقا را طی کند و پس از مدتی مسئول خریدهای نظامی ارتش گردد. پس از این او محرم اسرار نظامی و دیگر معاملات شاه شد. نام او به دلیل حق دلالتی های کلانی که از فروشندگان اسلحه می‌گرفت در مطبوعات غربی زیاد آمده است. او از دهه ۴۰ آجودان مخصوص شاه هم شد و در همه سفرهای خارجی شاه را همراهی می‌کرد.

می‌کند سازمان برنامه‌ای که خود ترمز است، بهتر است نباشد. همین کاری که احمدی‌نژاد دو سال پیش کرد. سازمان برنامه قبلاً نظر کارشناسی داده بود که [در برنامه پنجم توسعه] این [تجدیدنظر را] نکن. بالاخره سازمان برنامه نظر کارشناسی می‌دهد. باید ناظر باشد. [شاه] با سازمان برنامه آن‌طور برخورد کرد. آخر الامر هم [زمانی که] دیگر همه فشارهای جهان فشار دموکرات‌های آمریکا (کارت‌ر ۱۲ آبان ۵۵ پاییز ۱۹۷۶ در مبارزات انتخاباتی پیروز شد) روی او بود که چقدر ائتلاف سرمایه می‌کنی، چقدر خرید نظامی می‌کنی، چقدر سرمایه را در این برنامه‌ات از بین بردی، اعلام کرد که اگر یک ریال اضافی گیرمان بیاید، دیگر بعد از این، آن را آتش نخواهیم زد. یعنی تصریح کرد که قبل از این ما داشتیم آتش می‌زدیم و واقعا در ۵۲ تا ۵۶ اسکناس آتش زدند. به این بخش جلوتر می‌رسیم. لذا جهش بزرگی در کار نبود، ائتلاف بزرگی [بود].

بازسازی و آینده داری؟

تصویری که می‌بینید، تصویر کابینه آموزگار^۱ در رامسر است. اینجا دیگر بنا بود که رژیم شاه، بعد از آن بحران‌ها و بعد از آن انتقادات، روی نونواری، نوشدن و آینده‌دار شدن برود. حالا ببینیم چه اتفاقی می‌افتد.



۱. جمشید آموزگار، ۱۳۰۲، در خانواده‌ای سیاست‌پیشه به دنیا آمد، پدرش از قضات با نفوذ پهلوی اول و دوم بود. خود او نیز سیاستمداری مطرح شد که در دوره‌های مختلف سمت‌هایی چون وزیر کار (۱۳۳۷) کابینه اقبال، وزیربهداری (۱۳۴۲) کابینه منصور و هویدا، ریاست اجلاس اپک در تهران و دبیر کلی حزب رستاخیز را بر عهده داشت. او در سال ۵۶ نخست وزیر شد، در دوران ۱۳ ماهه قدرت او خیزش‌های مردمی در ایران شروع گردید. او پس از انقلاب به آمریکا رفت و به فعالیت‌های اقتصادی مشغول شد.

حزب واحد در خلاء تشکیلاتی

شعار نوسازی را دادند. قبل از این شاه حزب واحدی را به نام حزب رستاخیز شکل داده بود. اسم حزب رستاخیز از حزب بعث عراق و سوریه برگرفته شده بود، بعث هم یعنی رستاخیز. هیچ چیزی اش مال خودش نبود. جهش بزرگ را از چین گرفته بود و ایران را یک چهل تکه کرده بود. [بعد از تاسیس] حزب رستاخیز آمدند گفتند احزاب قبلی منحل شوند. همه چیز ارادی، همه ظرفیت‌ها بیاید در حزب جدید [قرار بگیرد]. حزب جدید، حزب سراسری [است]. حالا حزب کمونیست چین هم در سیرش سراسری شد، حزب کمونیست شوروی هم در سیرش سراسری شد، جان کردند و منطقه آزاد کردند. از منطقه به استان، از استان به نیم‌کشور، از نیم‌کشور به سه‌چهارم کشور، از سه‌چهارم کشور هم در طول ۱۵ سال [تبدیل به] یک حزب سراسری شد. اینجا از اول گفتند حزب سراسری است. ارگان حزب را هم روزنامه رستاخیز گذاشتند. عضو گیری اش هم عضوگیری تحمیلی و ارادی بود. [گفتند] همه کسانی که ۱۶ سال به بالا هستند باید بیایند و عضو حزب بشوند. مدرسه‌ها و بعضی از مسجدها را یک روز جمعه برای عضوگیری گذاشتند. مثلاً یک مسجد در خیابان فرشته بود که سلطنت طلب بود و از تنها مسجدهایی بود که پیش‌نمازش اجازه داد حوزه رای گیری حزب رستاخیز بشود. همه آمدند عضو حزب رستاخیز شدند و برایشان کارت حزبی صادر کردند. این یعنی مضحکه. سال ۵۵-۵۴ هم باز به سبک احزاب بزرگ کمونیستی آمدند و [مراسمی را] سال اول در وزارت کشور همین سالنی که کنسرت در آن برگزار می‌شود و چهار-پنج هزار نفر گنجایش دارد و سال دوم در استادیوم سرپوشیده ۱۲ هزار نفری [مجموعه ورزشی] آریامهر برگزار کردند. [در این مراسم] همه اقوام، کرد و لر و ... با لباس هایشان آمده بودند. همه‌اش تقلید بود، مثلاً در شوروی همه اقلیت‌ها با لباس هایشان می‌آمدند و اینجا هم همین اتفاق‌ها افتاد. آموزگار هم اولین دبیر کل حزب بود. حزب واحد درست کردند، حزب واحد کی درست شد؟ شاه سال ۵۳ با حزب رستاخیز، آمد کار تشکیلاتی بکند.

تجهیز ایدئولوژیک

اما [رژیم شاه] یک خط دیگر را هم پیش گرفت: خط تجهیز ایدئولوژیک؛

انجمن فلسفه‌ی شاهنشاهی

سال ۱۳۵۵ انجمن فلسفه شاهنشاهی^۱ را درست کرد. آقای سید حسین نصر^۲ بانی انجمن فلسفه شاهنشاهی بود.

ایدئولوگهای مبلغ این دوران

بعد ایدئولوگ‌ها آمدند، ایدئولوگ‌هایشان نصر، احسان نراقی و جعفریان بودند. احسان نراقی در حوزه آموزشی ایدئولوگ بود، اگر روزنامه رستاخیز را ببینید، این ایده که نظام از متوسطه سابق، راهنمایی بشود، از احسان نراقی است. [شخصیت] تئوریک و نظری همه کنفرانس‌های آموزشی رامسر که سالی یک بار برگزار می‌شد و شاه هم می‌رفت، احسان نراقی بود. این تیپ‌ها ایدئولوگ شدند و شاه می‌خواست که شخص خودش و رژیمش به یک جریان هم ایدئولوژیک و هم تشکیلاتی تبدیل بشود. [وجه] استراتژیکش هم در کارت سفید تسلیحاتی و «بگذار دیگران به جای ما بجنگند» و ژاندارم منطقه و... بود. اگر بخواهیم با ادبیات آن دهه صحبت کنیم، می‌خواست کادر همه‌جانبه تشکیلاتی، استراتژیک و ایدئولوژیک بشود. وجه ایدئولوژیک را که اصلاً معلوم بود در ذاتش نیست، همین ایدئولوگ‌هایش فرهنگ‌سازی کردند.

دیالکتیک رستاخیز

[ایدئولوگ‌ها] ادبیاتی [تحت عنوان] دیالکتیک رستاخیز راه‌انداختند. دیالکتیک

۱. انجمن فلسفه شاهنشاهی در سال ۱۳۵۲ به پیشنهاد ریس وقت انجمن بین‌المللی فلسفه و زیر نظر دفتر فرح پهلوی تأسیس شد تا رژیم شاه را تئوریزه کند. این موسسه به ریاست سیدحسین نصر در طول حیاتش بیش از ۵۰ عنوان کتاب انتشار داد. از اعضای فعال این انجمن می‌توان به عبدالله‌انتظام، مهدی محقق، محمود شهابی، مرتضی مطهری و یحیی مهدوی اشاره کرد.

۲. سید حسین نصر، ۱۳۱۲، فیلسوف و تنورسین، مشاور فرهنگی شاه و مدیر انجمن فلسفه شاهنشاهی و مدتی نیز ریس دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف) بود. او پس از انقلاب به آمریکا رفت و به تدریس فلسفه اسلامی مشغول است. او کتاب‌های زیادی در رابطه با اسلام و فلسفه سنت گرا دارد که بسیاری از آن‌ها به فارسی نوشته یا ترجمه شده است.

[واژه] مارکسیست‌ها است، آنها خلق و واژه‌پردازی‌اش کردند. تو مگر اعتقادی به دیالکتیک داری؟ دیالکتیک در واقع یعنی تبادل آزاد پدیده‌هایی که روی همدیگر تاثیر می‌گذارند، تاثیر متقابل دارند و همدیگر را رشد می‌دهند و بخشی هم همدیگر را حذف می‌کنند. منتهی کسی که سرکوب می‌کند، کسی که جان مردم را در شیشه می‌کند، اصلاً اعتقادی به دیالکتیک ندارد. یک بار خود شاه در سال ۵۵ این واژه را به کار برد که ما هم دیالکتیک داریم و دیالکتیک ما دیالکتیک رستاخیز است و صاحب‌نظران دارند روی آن کار می‌کنند.

سپاه دین

آخر سر در سال ۱۳۵۵ یک سپاه دین هم درست کرد. دیگر ادعاهای ایدئولوژیک‌اش در حوزه دین هم آمده بود. روزنامه رستاخیز را که نگاه بکنیم یک صفحه برای طلاب دارد. از طلاب هم عضوگیری می‌کردند و آنها را هم سمپات‌های تشکیلاتی و اعضای تشکیلاتی کرده بودند و خلاصه ادعای ایدئولوژیک پیدا کرده بود.

تاخت و تاز درون حاکمیتی

شاه تاخت و تازهای درون حاکمیتی هم کرد که هم در مصاحبه‌اش با امیر طاهری و هم در برخوردهایی که می‌کرد [مشهود بود].

نقدهای رادیکال

در این دوره بحران‌ها در درون سازمان برنامه آغاز شد. همه بحران‌ها سال ۱۳۵۴ شروع شد و سال ۵۵ اوجش‌اش بود. درون سازمان برنامه یک دوره انتقاد کارشناسی راه افتاد. اگر به کتابخانه مرکزی سازمان برنامه بروید [در آنجا] حداقل ۲۰-۳۰ جزوه هست که نقد عملکرد برنامه پنجم است. آنجا نظام کارشناسی نشان داده است که این تحول چطور صورت گرفت. نقدهای رادیکالی آنجا صورت گرفته است.

دولت دوران نو

بالاخره آمدیم سر دولت دوران نو.

تحصیلکردگان آمریکا

اگر نگاه کنیم [اعضای] این دولت اکثرا موسفید بودند، اما معدل سنی‌شان نسبت به دولت هویدا پایین‌تر بود. آنها چند ویژگی داشتند، جوان‌تر بودند، نیمی از آنها تحصیلکرده آمریکا بودند. خیلی مهم بود. آنها منافع استراتژیک آمریکا را خیلی بهتر از منافع استراتژیک ملی درک می‌کردند. خانواده‌ی آموزگار، اصلا آمریکایی بود. جمشید و برادرانش جهانگیر و سیروس، همه تحصیلکرده آمریکا بودند. سال ۳۱ زمان مصدق می‌خواستند تجسس کنند، سازمان ملل هیاتی را به نام هیات بررسی منابع آب ایران به [به کشورمان] فرستاد. منابع آبی در کار نبود، آمده بودند ببینند که چه خبر است، مثلاً مصدق چه طوری اقتصاد را اداره می‌کند و بحران‌ها چیست. این هیات، آمریکایی بود؛ یکی از اعضای آن هیات جهانگیر آموزگار بود، آمده بود ایران که روی منابع زیرزمینی آب ایران پژوهش کند.

نوایده‌ها-نونفس‌ها

این دولت که سر کار آمد، سعی می‌کردند نوایده و نونفس باشند. آموزگار ۱۵ مرداد ۵۶ واقعا در نقش یک ژورو سرکار آمد. شعارهای خیلی چپی هم داد؛ دوران بریزو پباش تمام شده و کمربندها را باید سفت کرد. در ایران هر وقت حاکمیت‌ها به پیسی می‌افتند، کمربندها باید سفت شود. حقوق کارمندان فیکس شود و ماشین دولتی سوار نشوند، عین همین شعارهایی که از دهه ۲۰ تا همین الان ادامه دارد. آخر سر هم حاکمیت و دولت فربه می‌شوند و این ترکه و وزن کم کردن متوجه مردم است. او هم سال ۵۶ آمد و از این شعارها داد که حقوق‌ها را کم می‌کنیم و... دولت را که تشکیل دادند، بیشتر کاسه‌وکوزه‌ها را سر هویدا خراب کردند که دستاورد نداشت [در حالی که] اصلا هویدا در برابر شاه نیرویی نبود.

ائتلاف با بخش خصوصی

یک وجه دیگر دولت آموزگار ائتلاف با بخش خصوصی بود. برای اول بار آمدند

و گفتند ما دولت ائتلافی تشکیل دادیم. شیخ الاسلام‌زاده را گذاشتند وزیر بهداری که از مدیران بیمارستان خصوصی پارس بود. داریوش همایون^۱ مدیر موسسه انتشارات آمریکایی فرانکلین (انتشارات انقلاب اسلامی) را وزیر اطلاعات و جهانگردی (وزارت ارشاد الان) گذاشتند. کاظم خسروشاهی^۲ مدیر مینو را هم وزیر بازرگانی کردند. ۶-۷ نفر [را از بخش خصوصی به کابینه] آوردند. آن موقع یک مجله تهران‌اکنونیست بود که تقریباً تریبون سرمایه‌داری وابسته بود، عکس هفت وزیر بخش خصوصی را زد و خیلی شلوغ کرد که دولت، ائتلافی است. آن دولت بیشتر از یک سال هم دوام نیاورد.

برنامه‌ی ششم، پلاتفرم احیاء

یک برنامه ششم هم آمد که بنا بود پلاتفرم احیا باشد. بخشی از کارشناس‌ها که از قبل انتقاد داشتند، شاه هم حالا منتقد شده بود. بروید ببینید ادبیات برنامه ششم ادبیات نوبی است. خیلی مهم بود که آن موقع رژیم شاه به فقدان مشارکت اجتماعی در ایران انتقاد کرده بود. [نگاه به] کشاورزی، مهاجرت‌ها و... نقادانه بود. یک طراحی‌هایی هم کرده بود. آن برنامه هم در دل خودش بحران‌های خاص خودش را داشت که بعداً بررسی می‌کنیم.

^۱. داریوش همایون، ۱۳۰۷-۱۳۸۹، حقوق‌دان و فعال سیاسی، او در جوانی و در دوران مصدق در حزب سومکا که یک حزب ملی‌گرای فاشیستی متأثر از حزب نازی آلمان بود فعالیت می‌کرد. او بعد از کودتای سال ۱۳۳۲ به روزنامه‌نگاری رو آورد و در مجله هنری جام‌جم و روزنامه آیندگان به فعالیت پرداخت. او در کابینه هویدا مشاور مطبوعاتی نخست وزیر بود و مشهور است پیشنهاد تعطیل ۸۴ روزنامه را به او ارائه داد. او در سال ۵۵ به قائم مقامی حزب رستاخیز رسید و از تنورسین‌های مهم آن شد. همایون پس از انقلاب تا زمان مرگش در آمریکا با گروهی از فعالین سلطنت طلب به همکاری پرداخت.

^۲. کاظم خسروشاهی، ۱۳۰۱، خسروشاهی‌ها از خانواده‌های متمول، تاجر و صنعت پیشه تبریزی هستند. این خانواده از زمان قاجار در تجارت و تولید دارو، غذا و پارچه فعال بودند. کاظم که تحصیلات دکتری اقتصاد داشت و مدیر کارخانه مینو و شرکت داروپخش بود در سال ۱۳۵۶ وزارت کابینه آموزگار را پذیرفت و در طول یک سال دوبار استعفا داد که پذیرفته نشد. پس از انقلاب اموال او مصادره شد و خود و تعداد زیادی از خانواده‌اش به خارج از کشور رفتند و به فعالیت‌های اقتصادی خود ادامه دادند.

○ بازسازی و آینده داری؟

❖ حزب واحد در خلاء تشکیلاتی

❖ تجهیز ایدئولوژیک: ←

انجمن فلسفه شاهنشاهی

ایدئولوژیهای مبلغ این دورانی

دیالکتیک رستاخیز

سپاه دین

❖ تاخت و تاز دورن حاکمیتی

❖ نقد های رادیکال

❖ دولت دوران نو: ←

تحصیلکردگان آمریکا

نوایده ها - نو نفس ها

❖ ائتلاف با بخش خصوصی

❖ برنامه ششم، پلاتفرم احیاء

این لوح که در برابر تان می بینید، لوگوی ۵۴-۵۶ است. حزب واحد سراسری، تجهیز ایدئولوژیک، دولت آموزگار که حالا تمام ویژگی‌ها [ی مطرح شده] را داشت و با بخش خصوصی هم ائتلاف کرده بود و برنامه ششم. یعنی یک ساختار حزبی، که نمایشی بود و یک ساختار ایدئولوژیک، با یک ساختار پیشینه سیاسی تشکیلاتی در منطقه، با یک ساختار اجرایی جدید به اضافه یک پلاتفرم جدید [که بر اساس آنها] بنا بود که رژیم شاه روند احیا را طی بکند.

درست از همین موقع یعنی از ۵۵-۵۶ کارتر [برای] رژیم شاه خط و نشان می کشید. فقط روی حقوق بشر مساله نداشت، روی دو حوزه دیگر هم مساله داشت. فشارهای کارتر و دموکرات‌ها شروع شد و شاه هم به باز کردن فضا و حقوق بشر تمکین نمی کرد. دقیقا در آبان ۵۵ درگیری‌ها شروع شد و یک سال طول کشید. آبان ۱۳۵۶ شاه به آمریکا رفت و در دی ماه هم کارتر به ایران آمد و مثل دوران کندی [درگیری‌ها] حل و فصل شد و بنا شد که رژیم شاه هم حقوق بشری بشود و موج حقوق بشر به ایران هم بیاید.

پرسش و پاسخ^۱

* چه شد که جنبش چپ با وجود جوهره‌ی مثبتی که در آن نشان دادید، افول کرد؟ این هم قانون دارد. هر جریانی که اهل تخصیص باشد، اهل هزینه کردن و تمرکز باشد بالاخره دستاورد پیدا می‌کند. خود لنین ۲ یک الگو بود. زندگی شبانه‌روزی مبارزاتی داشت. کمتر آدمی اینطور است. همان موقع که مبارزه را سازمان می‌داد، «چه باید کرد» را که یک بحث تئوریک بود نوشت. یا بحث «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری» را همان موقع نوشت. مخفیانه به شوروی می‌رفت و می‌آمد و سازماندهی می‌کرد، حزب و اعتصاب کارگری تشکیل می‌داد، حتی با ملوان‌ها پیوند خورده بود. خیلی مهم است که تئوری بدهی و این تئوری هم ایدئولوژیک باشد، هم استراتژیک و هم تشکیلاتی. ضمناً جریان خودت را هم که جریان روشنفکری باشد، بی‌رحمانه نقد کنی؛ با تازیانه و نه با شلاق. روشنفکران روسی از لنین ذله بودند. از آن‌ها کار می‌خواست. ترکه و شلاق می‌زد، انتقاد می‌کرد و با خصلت‌ها [ای فردی] برخورد می‌کرد. با طبقه کارگر هم پیوند جدی خورده بود. این [نشانه] نبوغ و دستاورد بود.

قبل از او هم مارکس بود که می‌نوشت و بچه اش هم جلوش جان می‌داد و در فقر زندگی می‌کرد. اختصاص حداکثر توان به یک ایده بالاخره میوه می‌دهد. دوران بچگی ما بعضی از همسایه‌ها کفتر باز بودند. خیلی مهم بود یک عاشق روزی شش ساعت برای کفتر در تابستان روی پشت‌بام وقت می‌گذاشت. از خیابان مولوی برای کفتر دانه و آب می‌خرید. قفس درست می‌کرد، با او عشق می‌ورزید. اهل تخصیص

^۱. در پایان هریک از نشست‌های هشت فراز، هزار نیاز، زمانی به پرسش و پاسخ اختصاص یافته بود. در این جا، پرسش‌ها و پاسخ‌ها بر اساس ارتباط موضوعی با متن هر نشست مرتب شده و در این ارتباط با متن به صورت * مشخص شده است. همچنین به دلیل عدم وضوح فایل صوتی و بعضاً طولانی بودن، صورت پرسش‌ها که توسط حضار سالن مطرح شده است در این ویرایش خلاصه شده است.

^۲. Vladimir Lenin, ۱۹۲۴-۱۸۷۰، بنیانگذار اتحاد جماهیر شوروی و دبیرکل حزب کمونیست اتحاد شوروی بود. او که از فعالین حزب بلشویک بود در انقلاب ۱۹۱۷ نقش رهبری ایفا کرد.

بود. کفترهایش هم به قول معروف جلد می‌شدند. کفتر هر روز می‌رفت و دوباره بر می‌گشت. با هر چیزی هم‌ذات بشوی میوه می‌دهد. آن زمان هم موج اول مارکس بود و تا حدودی انگلس، [پیروانشان در] کمون پاریس خون دادند. بعد لنین آمد. بعد موج کاسترو-چگوارا آمد. تخصیص حداکثری، میوه حداکثری! میوه لنین استراتژی و ایدئولوژی بود. میوه کاسترو-چگوارا ایده صدور انقلاب، چشم‌انداز پرشور، سوادآموزی و بسیج بود.

استالین^۱ جنایتکار بود، برای ایده‌اش هم مثل رضاخان خون می‌ریخت. نزدیکترین هایش [مجبور به] مصاحبه می‌شدند. بوخارین^۲ کم کسی نبود. خیلی تتوریک بود. بوخارین مصاحبه می‌کرد که من از اول عامل امپریالیست بودم. استالین این قدر آدمها را خرد می‌کرد. اما بالاخره او یک بیس صنعتی برای اتحاد شوروی درست کرد که با بیس غرب قابل رقابت شد. بیس غرب از رنسانس تا ۱۹۵۰ شکل گرفته بود اما شوروی بیسی نداشت. یک کشور نیمه‌کشاورزی نیمه‌صنعتی بود که تنها صنایع عمومی‌ای داشت. بعد از استالین کارهای زیادی شد. در فضا شوروی [جای] آمریکا را گرفت. اولین فضا نورد، اولین ماه مصنوعی را در مدار زمین شوروی فرستاد. گوی سبقت را ربودند، خوب کار می‌کردند. [اما] دوره‌ای که ایده فیکس شود و کار [ی انجام] نشود، دوره احتضار می‌رسد. «پروستریکا»^۳ گورباچف^۴ کتاب خیلی

^۱ Joseph Stalin، ۱۹۵۳-۱۸۷۸، دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی ذر سال ۱۹۲۲، او از اعضای شورای مرکزی حزب بلشویک روسیه بود و پس از لنین در سال ۱۹۲۲ دبیر کل حزب کمونیست و رهبر اتحاد جماهیر شوروی شد. در دوران او شوروی از یک کشور عقب‌مانده به یک ابرقدرت اقتصادی، نظامی و علمی تبدیل شد اما در طول این پیشرفت بیش از هفت میلیون از مردم کشورش جان سپردند و بسیاری اردوگاه‌های کار اجباری، زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها روزگار سپری کردند و بسیاری از اعضای حزب از جمله نزدیکان او پیش از اجرای حکم اعدام به اعتراف واداشته شدند.

^۲ Nikolai Bukharin، ۱۹۳۸-۱۸۷۸، از اعضای مرکزی حزب بلشویک و سردبیر روزنامه پرودا بود.
^۳ پروستریکا، به معنی بازسازی، به اصلاحات اقتصادی گورباچف در سال ۱۹۸۷ گفته می‌شود. گورباچف ایده این اصلاحات را در کتابی به همین نام توضیح داده است.

^۴ Mikhail Sergeyevich Gorbachev، ۱۹۳۱، آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی بود. تلاش‌هایش برای پایان دادن به جنگ سرد در سال ۱۹۹۰ جایزه صلح نوبل را برای او به همراه داشت اما اصلاحات اقتصادی و سیاسی او به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ منجر شد.

مهمی است. گورباچف آنجا گفته دهه هفتاد که به آکادمی‌ها می‌رفتیم، آکادمیسین‌ها انگیزه کار کردن نداشتند. برژنف ۱ و پادگورنی ۲ سمبل خمودی و رکود شوروی بودند. سنگین وزن بودند، ایده و تئوری‌ای نداشتند و سازمانده هم نبودند. طبقه از درون حزب درآمد. در اصلاحات ما هم یک طبقه درآمد، یک طبقه اقتصادی و یک طبقه ایدئولوگ که خودش از موانع اساسی پیشرفت اصلاحات شد. [این طبقه ایدئولوگ] فکر می‌کرد مرکز ثقل آدم و عالم است. فرمانده ایران است و می‌خواهد توسعه سیاسی راه بیندازد. مردم هم آدمند، پس مشارکت کجاست؟ برژنف و پادگورنی و پاسیگنی هم طبقه ایدئولوژیک ساختند. طبقه ایدئولوژیک از طبقه اقتصادی خطرناک تر است. طبقه ایدئولوژیک جان تحول را می‌گیرد. آنها هم آنجا جان تحول را گرفتند. [مثلاً] در نامه محرمانه‌ای که چگوارا به کاسترو می‌دهد، می‌گوید ما بنا نداشتیم که به سمت شوروی برویم، بنای هویت مستقل داشتیم. کاسترو از زمانی که به سمت شوروی شیب گرفت، اینطور شد؛ فردی که بدیل نداشته باشد نمی‌تواند بر دموکراسی بایستد. کاسترو برای ایستادگی و پایداری‌اش قابل احترام است. برای این که ۶۰ سال زیر یک پرچم ایستاد، ولی نتوانست کوبا را نو نوار کند. نتوانست دموکراسی بیاورد. تازه اکنون که برادر کاسترو آمده اجازه داده [کوبایی‌ها] موبایل داشته باشند. اجازه داده خرید آزاد داشته باشند. خیلی عقب مانده هستند.

اگر توقف کنی، اگر ایده نداشته باشی و روی ایده‌ات فیکس شوی و [تبدیل به] طبقه بشوی، اول واویلاست. مارکسیست‌ها این گونه شدند. اما همین اسلحه به دست‌های بیست سال پیش الان در امریکای مرکزی و جنوبی روی عرصه عمل اجتماعی آمده‌اند. بحث جوامع مبتنی بر خود ۳ را بیشتر اینان راه انداختند. [بحثشان این است که] مناطق آلونک‌نشین را خراب نکنیم. ۱۰-۱۵ سال پیش خط امحا [این مناطق] بود حالا به خط احیا [تبدیل] شده. این برای چپ‌های جدید یک دستاورد است.

۱. Leonid Brezhnev، ۱۹۸۲-۱۹۰۶، دیراول حزب کمونیست شوروی در سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۲ بود.

دوران رهبری او دیوان‌سالاری افزایش بی‌سابقه‌ای یافت و به سال‌های رکود معروف شد.

۲. Nikolai Podgorny، ۱۹۸۳-۱۹۰۳، رهبر اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۷

۳. basic community

دستاوردها که [فقط] اسلحه چگوارا و آزادی کوبا نیست. این هم دستاورد است که بیایی در پرو در یک میلیون زاغه نشین ۷۰۰ تعاونی ایجاد کنی. این دستاورد امروز است. حضرت علی جمله مهمی دارد، می‌گوید سعی نکنید فرزندانان مثل خودتان باشند. فرزندانان مولود زمان خودشانند، آنها دستاوردهای خودشان را خواهند داشت^۱. این جمله خیلی جوهرداری است. دستاورد این دوره هم این است که کامیونیتی درست کنی. نیروی فرودست را ارتقا بدهی و شخصیت ببخشی. به زن سرپرست خانوار جایگاه جدی اقتصادی اجتماعی بدهی. این‌ها کار این دوران است. اما مارکسیست‌ها [فیکس] ماندند. گفتیم که شیب کلاسیک گرفتند. شیب کلاسیک دره جهنم است. هر کس یا هر جامعه‌ای که کلاسیک بشود و مدام به دستاوردهایش بها بدهد و مدح خود را بگوید، اول سقوط اوست. از بیرون به نظر می‌رسد، در زورورق تحول است ولی این اول سقوط است که مارکسیست‌ها هم دچار آن شدند. این قاعده جزو همان سنت‌های تاریخ است. اگر کلاسیک یا طبقه بشوی، دستاورد نداری.

**** با این که در همه جای جهان امنیت ملی / اولین وظیفه دولت است و هزینه صرف تسلیحات می‌شود که توان دفاعی بالابرد، شما چرا گفتید ایران اینهمه فانتوم رابرای چه کاری می‌خواسته است؟**

در ادبیات توسعه آن زمان بحث امنیت ملی نبود. حاکمیت [تامین] کالاهایی را که بخش خصوصی نمی‌تواند ارائه کند، بر عهده می‌گیرد؛ مثل آموزش و امنیت شهری. بخش خصوصی که نمی‌تواند پلیس و امنیت ملی را تامین کند. اینها کالاهای کلان و غیرقابل رقابتی است که دولت‌ها و حاکمیت‌ها تامین می‌کنند. منتها باید تناسبی بین هزینه‌های امنیت ملی، هزینه‌های اقتصادی و هزینه‌های اجتماعی با هزینه‌های سیاسی وجود داشته باشد. مسکن، آموزش و پرورش، تامین اجتماعی و بهداشت کارکرد

^۱. غرالحکم و دررالکلم، حدیث شماره ۴۴۷.

اقتصادی دارند اما عمدتاً اجتماعی هستند. بخش‌های اقتصادی هم کشاورزی، صنعت و معدن، خدمات و نفت هستند. بخش سیاسی هم که همین بحث توسعه سیاسی است که در جهان [امروز] مطرح است. بخش تشکیلاتی هم بخشی است که یک ملت بتواند تشکیلاتی داشته باشد. تشکیلات فقط سیاسی ایدئولوژیک نیست. NGO، نهاد، پاتوق، عرصه عمومی و... [را نیز شامل می‌شود]. اگر شما درباره ساخت بودجه دهه ۵۰ یا تخصیص برنامه پنجم تحقیق کنید، [می‌بینید که] از برنامه چهارم به بعد، ردیف نظامی‌گری و ساخت و ساز امنیتی و پلیسی در ایران مخفی است. یعنی ردیف هست اما جلوی آن خالی است. یعنی آزاد و محرمانه است و مجلس هم نمی‌تواند در آن حوزه وارد شود.

در کشوری مثل ایران آن زمان که یک جمعیت ۷۰ درصدی روستایی و ۵۵ درصد بی سواد دارد، جامعه جامعه سازمان یافته ای نیست؛ نه حزبی، نه صنفی، نه پاتوقی، و نه حتی باشگاه ورزشی خصوصی دارد، آن هزینه نظامی‌گری هدر دادن منابع بود. شما می‌گویید [این هزینه] برای تامین امنیت جانی است، اما آن هزینه نظامی که برای امنیت مردم ایران صورت نمی‌گرفت. مسئولیتی در جهان پذیرفته شده بود که پیرامون آمریکا بود. هویتی از خودش نداشت. در چهارچوب آن ایفای مسئولیت، مقدر شده بود که آن هزینه‌ها صرف شود. من کارشناس نظامی نیستم اما در منطقه ما در آن زمان، آن حجم از فانتوم اصلاً مدار گردش نداشت. فانتوم‌ها در جنگ ایران و عراق مدار گردش پیدا کردند.

نکته دیگر این که قدرت اول منطقه اسرائیل بود. بقای اسرائیل به جنگ گره خورده بود، اسرائیل بی جنگ بقا ندارد. دولت و مردمش سر هزینه نظامی متحد بودند؛ همان بمبی که در اتوبوس منفجر می‌شود، در پایگاه نظامی اسرائیل هم منفجر می‌شود. همه پذیرفته بودند که عنصر اول اسرائیل نظامی‌گری است. اما همان اسرائیل اقتصاد سازمان‌یافته‌ای داشت. پیشرفته‌ترین نظام تعاونی و کشاورزی آن زمان جهان را داشت کاری به حق و باطل و ارزش ائدئولوژیک بحث نداریم، اسرائیل در همان زمان که هزینه‌های هنگفت برای نظامی‌گری می‌کرد، در مرحله اقتصاد رفاه بود. یعنی بیمه‌های همگانی کامل و بخش بهداشت نیمه رایگان داشت. این طور نیست که حتی

جریانی که نظامی‌گری هست، همه چیز را برای این بخش تعطیل کند.

اما در ایران آن طور هزینه کردن‌ها دیوانه‌وار بود. پیرامون کارتر، پیرامون فکری بودند. جرج باک، ونس، برژنیسکی و برخی دموکرات‌ها این پرسش اولیه را از اسرائیل مطرح کردند که این حجم تسلیحات را برای چه می‌خواهد. اما ایران با چه خطری مواجه بود؟ درست است که همسایه شوروی بود اما شوروی نزاعی با ایران نداشت. بعد از مصدق، استالین طلاهای ایران را پس داد. اگر همیشه هم رابطه با شوروی مساله بود اما این غربی‌ها بودند که حاضر نشدند در ایران ذوب آهن تاسیس کنند. حتی در زمان رضاخان آلمان‌ها حاضر نشدند در ایران ذوب آهن بزنند و تاسیسات حصارک را نیمه‌کاره رها کردند. اما بالاخره شوروی این کار را کرد و در سال ۱۳۴۶ نیکولای پادگورنی آن را افتتاح کرد. اغلب معاملات تواتری ایران با شوروی و بلوکش بود. مثلاً همه معاملات کفش ملی با لهستان، چکسلواکی و شوروی بود. اکثر سفرهای ورزشی ایران به شوروی بود. اکثر تیم‌های ورزشی که در دهه ۳۰ و ۴۰ به ایران آمدند، از شوروی بودند. شوروی تین‌ایجری نبود که یک‌باره رادیکال شود و بخواهد به ایران حمله کند. اصلاً اینطور نبود.

اسرائیل هم متحد شخص شاه بود. سفارتی که الان متعلق به فلسطین است، سفارت اسرائیل بود. اسرائیل در ایران متعدد شرکت تحت پوشش داشت. نمونه‌اش کاشی ایرانا که مجاهدین دفتر آن را در تهران منفجر کردند. شوروی و اسرائیل کمترین احتمال حمله به ایران را داشتند. دور و بر ایران هم که الا ماشاءالله راست‌ها و مرتجعین و شیوخ عقب‌مانده بودند. چه کسی می‌خواست به ایران حمله کند؟ این است که اصلاً فلسفه هزینه تسلیحاتی منتفی بود. در جایی که بخش‌های اقتصادی و اجتماعی نیازمند بودند، همه [منابع] در آشیانه‌ها و مهمات دفن می‌شد. [بخش] سیاسی را نمی‌گوییم، بخش سیاسی پیشکش شخص شاه باشد.

نکته دیگر این که ما در اقتصاد نُرَم داریم. شما سرانه هزینه‌های امنیتی آن موقع را در بیاورید و سرانه آموزش و بهداشت و سرانه ورزش را هم در بیاورید. ایران کشور ورزش‌خیز بود. اول انقلاب نُرَمی در آوردند که نشان می‌داد، برای هر ایرانی ۲.۵ سانت فضای ورزشی هست. در ۲.۵ سانت چه می‌توان کرد؟ می‌شود روی انگشت شصت پا

بالانس آفتاب مهتاب بروی! در یک شهر متوسط که می رفتی، تنها یک سینما بود. مردم بدبخت مجبور بودند یک فیلم را که سه ماه روی اکران بود، هر هفته ببینند. تفریحی نداشتند. همه، قماربازهای قهاری بودند. حرجی هم نبود. یک دست پاسور سه تومان بود. پاسورهایی بعداً آمد که اسمش کما بود و پلاستیکی بود، خم می شد نمی شکست. قیمتش ۷ تومان بود. یک دست پاسور یا یک کیسه لوتو می خریدی یا بازی گل یا پوچ بود که خانواده ها انجام می دادند. تفریحی نبود. امکانی نبود.

جوان هستی باید وقت بگذاری، فسفر بسوزانی و پژوهش کنی. این سرانه ها را با بخش نظامی مقایسه کن! کل بحث ما را هم [در نظر] داشته باش. سرانه عمومی را هم ببین. یک بخش هست به نام عمومی که تعمیرات اداره ها و ... در آنجا می گنجند. از دوره رضا خان اداره ها سقف شیروانی باقی مانده بود. سقفها داشتند می ریختند. بعد از گرانی نفت [این اداره ها] کمی نونوار شد. نظام، نظام مفلوکی بود. هیچ عقل سلیمی از چنین هزینه هایی در این دوره حمایت نمی کند. کما این که فقط چپ های جهان نبودند که با رژیم شاه درگیر بودند. ژان پل سارتر و خانمش هم درگیر بودند. از آنها که چپ رادیکال نبودند، تا قذافی، کوبا، افکار عمومی بین المللی، ان جی اوهای آن دوره و حقوق بشر، همگی با این موضوع مساله داشتند. اینهمه خرید برای چه؟ زمان رضا شاه هم یکبار این اتفاق افتاد. قبلاً بحثش را مطرح کرده ایم. دوره بیست ساله تا قبل از ۱۳۲۰ متوسط ۳۳ درصد بودجه جاری ایران صرف نظامی گری شد. شما اسم امنیت ملی را می آورید. ارتش رضاشاه در زمان ورود متفقین در روز هم مقاومت نکرد. ارتش شاه هم فقط بی دفاع های ظفار را کشتار کرد. این همه از ۳۲ تا ۵۷ هزینه کنی برای اینکه بروی سه ماه ظفار را تار و مار کنی. ظفار اصلاً با ما چه کار داشت. بفرض اگر هم پیروز می شد، یک حکومت کوچک چپ جای قابوس مرتجع را می گرفت. پس نه بحث امنیت ملی مطرح بود و نه امنیت جانی. وقتی [به زمینهای کشاورزی] ملخ می زد، هواپیمای سم پاش نداشتیم اما چقدر فانتوم اینجا بود! منابع مالی را زیر زمین دفن کردی یا آشیانه فرودگاه ها را پر کردی و شبکه فرودگاههای نظامی تشکیل دادی، برای این که یک روز در کادر «بگذار دیگران بجای تو بجنگند»، بروی سر چریک ظفاری بلا بیاوری؟ اگر همه این ها را کنار هم بگذاری، [این هزینه ها] جنایت و خیانت بود.

**** من نفهمیدم بالاخره وضع مردم بهتر شده بود یا بدتر؟ شما از بحران اقتصادی صحبت می‌کنید اما ما شنیده‌ایم که وضع مردم خوب شده بود و همین شکم سیری به اعتراض انجامید.**

بحران‌ها ۵۴ تا ۵۶ و بخصوص ۵۶ آمد. بحران مسکن و تورم در سال ۵۶ بود. میانگین حقوق سال ۵۰ تا ۵۵ حدود ۱۵۰۰ تومان بود. با ۱۵۰۰ تومان یک خانواده هشت نفری اداره می‌شد. سالی ۲ تا سفر می‌رفت و سالی چندبار اقوام شهرستانی اش را می‌توانست پذیرا باشد. می‌توانست پس انداز هم داشته باشد و آرام‌آرام کنار آن زندگی یک جهاز هم برای دخترش می‌توانست جور کند. یا یک پیکان با ماهی ۳۰۰ تا ۵۰۰ تومان قسط خریداری می‌شد. اول که ژیان به ایران آمد قیمتش پنج هزار تومان بود. ارزان بود و قیمت‌ها هم ثابت بود. یک کارمند با سه ماه حقوق می‌توانست ژیان بخرد. مسکن و اجاره بها ارزان بود. بیشتر امکاناتی که فراهم آمد مال قبل از ۵۵ بود. البته ۵۵ به بعد هم فشار مثل فشاری که الان روی مردم هست یا زمان جنگ بود نبود. نفت بود. بازار مصرف هم بود. اما یک مقدار قدرت مانور خانوارها کمتر شد. با نفت وضع مردم بد نبود. سال ۵۲ که پول آمد حقوق‌ها اضافه شد. تحصیل و تحصیل دانشگاهی رایگان بود. الان یک کسی که دانشجوی حتی علوم انسانی آزاد دارد متوسط هزینه اش برای خانواده ماهی ۳۰۰ هزار تومان است. آن موقع این جور هزینه‌ها نبود. از نیمه دهه ۴۰ که هویدا آمد تا ۵۴ قیمت‌ها تقریباً ثابت بود. مداد ۳ هزار بود. دفتر ۱۰۰ برگ ۸ هزار بود. ۱۵ سال ساندویچ کالباس ۲۴ ریال بود. قیمت‌ها همه در ذهن مردم می‌ماند. قیمت‌ها ثابت بود و سراسری. دست مردم ۵۰ تا ۵۴ باز بود. دهه ۴۰ زندگی سخت بود اما خوب زندگی ساده بود. مثلاً در [خیلی از خانواده‌ها] در سال ۳-۴ دفعه برنج خورده می‌شد. غذاها ساده و ارزان بودند. گوشت خیلی نبود. یتیمچه و اشکنه و دو پیازه (یعنی رب و سیب زمینی و پیاز) بود، مرغ و ماهی شب عید خورده می‌شد. اگر کسی یک چارک یعنی ۷۵۰ گرم گوشت از قصابی می‌خرید، قصاب می‌گفت مهمون دارید. نفت که آمد مصرف را بالا برد. هزینه‌های مردم هم بیشتر شد. ۵۴-۵۶ گرانی شد و قدرت مانور مردم کم شد.

***. بالاخره نقش عامل اقتصاد در انقلاب چطور بود. ناشی از گرسنگی بود یا سیری؟

عامل اقتصاد در انقلاب ۵۷ فرعی بود. سنت مدرنیسم قوی‌تر عمل کرد. بخش سنتی را شاه از ۳۲ تا ۵۷ مدام فلک کرد و مدام سیلی زد. فرصت تنفس نداد و مدام زد. بخش مهمی از جامعه ایران سنتی هستند. بچه های جنبش مسلحانه بچه های همین خانواده های سنتی بودند؛ بچه میخ فروش و زیپ فروش و سرکه فروش. چه چپ و چه مجاهد بچه های جنبش مسلحانه از طبقات متمول بیرون نیامده بودند. بدنه مبارزاتی ایران از بازار بیرون آمد. وجه سنت مدرنیسم خیلی مهم بود. سلطه خارجی خیلی مهم بود. مثلاً همین خیابان پاسداران همه خانه های ویلایی [خیابان های فرعی] بوستان ها و گلستان ها دست آمریکایی ها بود. سینما داشتند، شبکه تلویزیونی داشتند. آمریکا واقعا حاکم بود و در بعد فرهنگی هر کار دلشان می خواست می کردند. من سال ۵۷ داشتم می رفتم سمت تجریش. حد فاصل بولینگ عبده تا پل رومی ۲-۳ تا کاباره بود. یکی به اسم ساقی مال گلپایگانی بود. مرداد ۵۷ که حکومت نظامی شده بود، اصفهان تازه کشتار شده بود و جنبش آرام آرام داشت راه می افتاد و مردم ایران گرایش های مذهبی شان را بروز می دادند و انقلاب داشت صورت می گرفت؛ همین جا ساعت ۷ و ۸ شب تابستان یک پسر و دختر آمریکایی جلو همه هم آغوش بودند. در پل رومی، خیابان دولت مسجدی بود به نام امام حسین، کنار مسجد یک خانواده آمریکایی زندگی می کردند. آذر ۵۷ در آن خیابان تظاهرات بود. آن خانم بغل مسجد با شلوارک ایستاده بود. اینها همه ذهن ها را فعال کرد. جامعه ایران هم جامعه مذهبی بود. سنت و مدرنیسم و نقش آمریکا و این که شاه واقعا مثل یک کودک شیفته آمریکا بود [موثر بود]. هر وقت بحرانی داشت می رفت آمریکا و تحقیرش می کردند. چند بار با ادبیات خودش گفت کعبه آمال ما آمریکاست، واقعا شیفته آمریکا بود. همه این ها به کنار، اتفاقات داخل ایران [هم بود]. بالاخره آقای خمینی وزنی داشت؛ زندان و تبعید شد. آقای طالقانی را همه می شناختند. می دیدند یک سید مدام می رود زندان و می آید بیرون. شکنجه هم بود که به آن خواهیم رسید. وقتی همه فشارها از طرف کارتر روی شاه آمد سال ۵۶ یک جمله می گوید، از این پس دیگر در زندان های ایران شکنجه نمی شود؛ یعنی تا دیروز می شده. کی دیگر نمی شود؟ سال ۵۶ که فضای جهان

حقوق بشری است و در زندان‌ها باز می‌شود. دیگر نمی‌توانستند شکنجه کنند، ولی خبرها این بود که همان سال هم شکنجه می‌کرد. اصلاً نمی‌توانست جلو خودش را نگه دارد. مجموعه این عوامل، به اضافه ائتلاف منابع، اقرار به [شکست] برنامه جهش بزرگ و مجموعه علل را کنار هم بگذاریم سقوط در می‌آید. رژیم شاه دستاوردی نداشت، نفت را می‌گرفتی هیچ نداشت.

فهرست منابع^۱

پارسونز، آنتونی، غرور و سقوط. ترجمه‌ی منوچهر راستین، ۱۳۶۲، انتشارات هفته.
سولیوان، ویلیام، ماموریت در ایران، ترجمه‌ی محمود مشرقی، ۱۳۶۱، انتشارات هفته.

موحد، ه، دو سال آخر: رفرم تا ... انقلاب، ۱۳۶۳، انتشارات امیرکبیر.
نجاتی، غلامرضا، تاریخ سیاسی بیست و پنج‌ساله‌ی ایران (از کودتا تا انقلاب)، ۱۳۸۷، انتشارات رسا.

هالیدی، فرد، ایران؛ توسعه و دیکتاتوری. مترجم علی طلوعی، ۱۳۵۹، نشر علم.
یزدی، ابراهیم، آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها (مطالبی ناگفته پیرامون انقلاب اسلامی ایران). ۱۳۸۶، نشر قلم.

۱. این منابع به عنوان راهنمایی برای مطالعه بیشتر در ابتدای نشست‌های فراز انقلاب ۵۷ توسط هدی صابر ارائه شده است.